

دوفصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد

سال هفدهم، شماره ۲۹،

بهار و تابستان ۱۴۰۴

صص ۹۱-۱۳۰

تاریخ‌مندی فهم به‌مثابه مبنای هرمنوتیک فلسفی در

اندیشه هانس-گئورگ گادامر

علی آقامحمدی و حامد جلالی *

چکیده

این پژوهش با تمرکز بر مفهوم «تاریخ‌مندی فهم» در هرمنوتیک فلسفی هانس-گئورگ گادامر، به تبیین بنیان‌های هستی‌شناختی و پیامدهای معرفت‌شناختی فهم می‌پردازد. مسئله پژوهش آن است که فهم انسانی چگونه در بستر تاریخ، سنت و زبان شکل می‌گیرد و تا چه حد می‌توان از عینیت‌گرایی روش‌محور در علوم انسانی فاصله گرفت. روش پژوهش تحلیلی-توصیفی و مبتنی بر خوانش مفهومی آثار گادامر و شارحان اوست. در اندیشه گادامر، فهم نه کنشی ذهنی، بلکه رخدادی تاریخی و زبانی است که در آن مفسر با پیش‌داوری‌ها، سنت و آگاهی تاریخی-اثرگذار درگیر است. مفاهیمی چون «پیش‌فهم»، «امتزاج افق‌ها»، «دور هرمنوتیکی» و «کاربست» نشان می‌دهند که فهم در فرآیندی دیالوگی و پایان‌ناپذیر شکل می‌گیرد و معنا نه بازسازی گذشته، بلکه تولیدی نو در افق اکنون است. حقیقت نیز از مطابقت صوری به رخداد آشکارگی در بستر گفت‌وگو و تاریخ بازتعریف می‌شود. تاریخ‌مندی فهم نه تنها به نسبی‌گرایی منجر نمی‌شود، بلکه با نفی سوژه‌محوری دکارتی، امکان عینیت تفسیری مبتنی بر گفت‌وگو و سنت را فراهم می‌سازد و افقی نو برای بازاندیشی در مبانی علوم انسانی و نسبت انسان با حقیقت می‌گشاید؛ افقی که در آن فهم، رخدادی زنده و مشارکتی در جریان تاریخ است.

واژگان کلیدی: هرمنوتیک فلسفی، تاریخ‌مندی فهم، امتزاج افق‌ها، پیش‌داوری، حقیقت.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد تهران مرکزی، گروه علمی معارف (Hamed3542@gmail.com)
دکتری جامعه‌شناسی، گرایش توسعه اقتصادی دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران (aghamohamadi.ac@gmail.com)

مقدمه/ طرح مسئله

مسئله‌ی «تاریخ‌مندی فهم»^۱ در هرمنوتیک فلسفی هانس-گئورگ گادامر^۲ (زاده ۱۱ فوریه ۱۹۰۰ - درگذشته ۱۳ مارس ۲۰۰۲)، یکی از بنیادی‌ترین نقاط چرخش در فلسفه معاصر فهم به‌شمار می‌رود؛ چرخشی که در اثر مهم او حقیقت و روش^۳ به‌صورت نظام‌مند صورت‌بندی شده است. در این رویکرد، فهم دیگر به‌منزله کنشی ذهنی و روش‌مند برای دستیابی به معنایی ثابت و فراتاریخی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان رخدادی وجودی در دل تاریخ و سنت فهم می‌شود که همواره در افق تاریخی مفسر تحقق می‌یابد (Gadamer, 2004, pp. 267-274). از این منظر، فهم نه عملی بیرونی نسبت به تاریخ، بلکه نحوه‌ای از «در-جهان-بودن» انسان است که از پیش در ساختار تاریخی و زبانی او ریشه دارد.

این تحول نظری، در امتداد و در عین حال در گسست از سنت هرمنوتیک کلاسیک شکل گرفته است. در هرمنوتیک شلایر ماکر، هدف تفسیر بازسازی روان‌شناختی نیت مؤلف و دستیابی به فهمی هم‌ارز یا حتی برتر از فهم نویسنده بود (Palmer, 1969, pp. 84-97). ویلهلم دیلتای نیز با توسعه این رویکرد، هرمنوتیک را به روش‌شناسی علوم انسانی ارتقا داد و از طریق مفهوم «تجربه زیسته»^۴ در پی تضمین عینیت در علوم انسانی برآمد (Dilthey, 2002). با این حال، گادامر نشان می‌دهد که هر دو رویکرد، علی‌رغم تفاوت‌های‌شان، همچنان در افق روش‌شناختی عقل مدرن و آرمان عینیت‌گرایی گرفتارند؛ زیرا می‌کوشند فاصله تاریخی، پیش‌داوری‌ها و موقعیت تاریخی مفسر را به‌عنوان موانعی برای دستیابی به معنای «اصلی» حذف کنند (Gadamer, 2004, pp. 231-234).

گادامر در امتداد نقد هایدگر^۵، این پیش‌فرض بنیادین را به چالش می‌کشد. براساس هستی‌شناسی دازاین در هستی و زمان، فهم یکی از ساختارهای بنیادی وجود انسان است، نه یک روش‌شناختی مستقل. دازاین^۶ همواره «در-جهان» است و در افق‌هایی از پیش ساختارهای فهم^۶ قرار دارد که شامل پیش‌داشت^۷، پیش‌دید^۸ و پیش‌برداشت^۹ است (Heidegger, 1962, §31-32). از این منظر، هیچ فهمی بدون پیش‌فهم ممکن نیست و

هر ادعای آغاز از نقطه صفر، خود نوعی توهم معرفت‌شناختی است. گادامر این بینش را به بنیان هرمنوتیک فلسفی خود تبدیل می‌کند و نتیجه می‌گیرد که تاریخ‌مندی نه یک نقص معرفت‌شناختی، بلکه ساختار وجودی فهم انسانی است (Gadamer, 2004, p. 265).

در همین چارچوب، مفاهیم کلیدی هرمنوتیک گادامر، نظیر پیش‌داوری،^{۱۱} سنت^{۱۲} و آگاهی تاریخی-اثرگذار،^{۱۳} جایگاه مرکزی می‌یابند. برخلاف تلقی روشنگری که پیش‌داوری را مانع شناخت عقلانی می‌دانست، گادامر نشان می‌دهد که پیش‌داوری‌ها نه تنها اجتناب‌ناپذیرند، بلکه شرط امکان هر نوع فهم‌اند؛ زیرا هر مواجهه با جهان همواره در افقی از پیش‌فهم‌ها صورت می‌گیرد که امکان معنا را فراهم می‌سازد (Gadamer, 2004, pp. 273-278). به‌همین‌سان، سنت نه مجموعه‌ای از داده‌های تاریخی ایستا، بلکه فرایندی زنده و پویاست که در آن فهم انسانی همواره در حال شکل‌گیری و بازتفسیر است (Gadamer, 2004, p. 281).

از سوی دیگر، آگاهی تاریخی-اثرگذار نشان می‌دهد که هم متن و هم مفسر، در دل تاریخ تفاسیر و اثرگذاری‌های پیشین شکل گرفته‌اند و هیچ‌کدام خارج از این شبکه تاریخی قابل فهم نیستند. این آگاهی نه به معنای شفافیت کامل نسبت به تأثیر تاریخ، بلکه دقیقاً به معنای آگاهی از محدودیت بنیادین فهم انسانی در دل تاریخ است (Gadamer, 2004, pp. 299-302). در نتیجه، فهم همواره در افق‌هایی شکل می‌گیرد که از پیش توسط تاریخ تعیین شده‌اند، هرچند این افق‌ها خود در فرآیند فهم دگرگون می‌شوند.

در ادامه این منطق، گادامر با بهره‌گیری از استعاره «افق»^{۱۴} و نظریه امتزاج افق‌ها،^{۱۵} نشان می‌دهد که فهم همواره نتیجه تلاقی افق تاریخی مفسر و افق تاریخی متن است. این امتزاج نه به معنای حذف تفاوت‌ها، بلکه به معنای شکل‌گیری افق جدید و پویاست که در آن معنا همواره در حال تولید است (Gadamer, 2004, pp. 305-307).

در نهایت، با پیروی از تحلیل هایدگر، دور هرمنوتیکی نیز از سطح یک قاعده تفسیری به سطح یک ساختار وجودی ارتقا می‌یابد؛ ساختاری که در آن فهم همواره در چرخه‌ای میان پیش‌فهم و فهم جدید حرکت می‌کند و هیچ‌گاه به نقطه آغاز یا پایان مطلق نمی‌رسد (Gadamer, 2004, pp. 291-295). از این‌رو، تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر نه مانع، بلکه شرط امکان هرگونه حقیقت برای انسان متناهی است؛ حقیقتی که نه در بیرون از تاریخ، بلکه در دل سنت، زبان و امتزاج افق‌ها رخ می‌دهد.

۱. تحول مفهوم فهم؛ از هرمنوتیک کلاسیک تا هرمنوتیک فلسفی

گذار از هرمنوتیک کلاسیک به هرمنوتیک فلسفی را می‌توان یکی از بنیادی‌ترین چرخش‌های معرفت‌شناختی در اندیشه معاصر دانست؛ چرخشی که در آن، مسئله از «چگونگی فهم درست متن» به «چیستی خود فهم» منتقل می‌شود. در سنت هرمنوتیک کلاسیک، از شلایرماخر تا دیلتای، هدف اصلی تبیین قواعدی برای کاهش خطا و دستیابی به معنای مورد نظر مؤلف بود؛ اما در هرمنوتیک فلسفی، خود امکان چنین فهمی مورد پرسش قرار می‌گیرد (مختاری و سرلک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۲۸).

در این چارچوب جدید، فهم دیگر به مثابه یک مهارت روش‌مند در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به عنوان یک مسئله هستی‌شناختی مطرح می‌گردد؛ بدین معنا که فهم، نه عملی در اختیار سوژه، بلکه نحوه‌ای از بودن انسان در جهان است (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۳). از این منظر، سوژه در برابر ابژه‌ای خنثی قرار ندارد، بلکه همواره درون افق تاریخی و زبانی‌ای قرار دارد که امکان هرگونه ادراک را از پیش شکل می‌دهد.

در واقع، نقد هرمنوتیک فلسفی متوجه این پیش‌فرض بنیادین سنت روش‌شناختی است که می‌پندارد می‌توان با اتخاذ روش مناسب، به معنای ثابت و نهایی متن دست یافت. در این سنت، فهم به مثابه نوعی «بازتولید» معنای مؤلف تلقی می‌شد؛ در حالی که در رویکرد فلسفی، فهم همواره ماهیتی «تولیدی» دارد و در بستر زبان، تاریخ و موقعیت مفسر شکل می‌گیرد (بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۱۷).

نقطه عطف این چرخش در اندیشه هانس-گئورگ گادامر و اثر بنیادین او، «حقیقت و روش»، صورت‌بندی می‌شود. گادامر با نقد تقلیل حقیقت به روش، نشان می‌دهد که تجربه حقیقت در هنر، تاریخ و فهم متنی، فراتر از چارچوب‌های روش‌شناختی علوم طبیعی قرار دارد و نمی‌توان آن را در قالب قواعد صوری محصور کرد. در نتیجه، «روش» نه تضمین‌کننده حقیقت، بلکه گاه پوشاننده و محدودکننده تجربه اصیل فهم است (دانش شهرکی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۸۶).

این تحول نظری، بدون توجه به بنیان‌های هستی‌شناختی اندیشه مارتین هایدگر قابل فهم نیست. هایدگر با تحلیل ساختار وجودی دازاین، نشان داد که فهم همواره مبتنی بر

پیش‌ساختارهایی همچون پیش‌داشت و پیش‌فهم است و انسان همواره در وضعیت «افکنده‌شدگی» تاریخی قرار دارد (رضوی و شاه‌رخ، ۱۳۸۹: ۷۰). گادامر این بینش را به سطح هرمنوتیک فلسفی منتقل کرد و نتیجه گرفت که هیچ مفسری نمی‌تواند از سنت و تاریخ‌مندی خود فاصله بگیرد و به افقی کاملاً بی‌طرف دست یابد (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۵۱).

بنابراین، هرمنوتیک فلسفی نه صرفاً اصلاحی در روش تفسیر، بلکه تغییری در فهم ماهیت خود فهم است؛ به‌گونه‌ای که فهم از یک فعالیت معرفتی، به یک رخداد تاریخی-وجودی تبدیل می‌شود که در بستر زبان و سنت تحقق می‌یابد.

آنچه از مباحث پیشین برمی‌آید آن است که تحول هرمنوتیک صرفاً جابه‌جایی میان چند نظریه تفسیری نیست، بلکه بیانگر دگرگونی عمیقی در تلقی از ماهیت فهم است. این تحول، از هرمنوتیک کلاسیک شلایرماخر آغاز می‌شود، با هرمنوتیک روش‌شناختی دیلتای گسترش می‌یابد، در هرمنوتیک وجودی هایدگر به سطح هستی‌شناختی ارتقا پیدا می‌کند و در نهایت در هرمنوتیک فلسفی گادامر به صورت نظریه‌ای منسجم درباره تاریخ‌مندی فهم صورت‌بندی می‌شود. جدول زیر این روند تحول را به صورت تطبیقی و نظام‌مند نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱: تطور تاریخی هرمنوتیک از روش تفسیر متن تا هرمنوتیک

فلسفی گادامر

دوره تاریخی	اندیشمند شاخص	مسئله محوری	تلقی از فهم	جایگاه مفسر	ویژگی متمایز
هرمنوتیک کلاسیک	شلایرماخر	دستیابی به مقصود مؤلف و رفع سوءفهم	فهم به‌مثابه بازسازی قصد مؤلف	مفسر باید خود را به فهم افق مؤلف نزدیک کند	تأکید بر روش تفسیری، قواعد زبانی و روان‌شناختی
هرمنوتیک روش‌شناختی	دیلتای	تأسیس مبنای علوم انسانی	فهم به‌عنوان روش علوم انسانی برای شناخت زندگی تاریخی	مفسر با بازسازی تجربه زیسته مؤلف به معنا دست می‌یابد	تمایز میان تبیین (علوم طبیعی) و فهم (علوم انسانی)
هرمنوتیک وجودی	هایدگر	چیستی فهم و نسبت آن با	فهم ویژگی بنیادین هستی	مفسر همواره در جهان و تاریخ	گذار از هرمنوتیک روش‌شناختی به

هرمنوتیک هستی‌شناختی	افکنده شده است	انسان (دازاین) است، نه یک روش معرفتی	وجود انسان		
تاریخ‌مندی فهم، امتزاج افق‌ها، آگاهی تاریخی اثرگذار و نفی عینیت‌گرایی روش‌محور	مفسر در تعامل با سنت، پیش‌داوری و متن معنا را پدید می‌آورد	فهم رخدادی تاریخی، زبانی و دیالوگی است	امکان تحقق حقیقت در فرآیند فهم	گادامر	هرمنوتیک فلسفی

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، سیر تحول هرمنوتیک را نمی‌توان صرفاً تکامل تدریجی یک روش تفسیری تلقی کرد، بلکه این روند بیانگر تغییر پارادایم از «روش فهم» به «هستی فهم» است. در این سیر، جایگاه مفسر از بازسازی‌کننده معنای مؤلف به مشارکت‌کننده در رخداد فهم تغییر می‌یابد و فهم نیز از یک فعالیت معرفتی به رخدادی تاریخی، زبانی و وجودی تبدیل می‌شود. این تحول نظری، زمینه لازم را برای تبیین مفهوم تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر فراهم می‌آورد که در بخش‌های بعدی مقاله به تفصیل بررسی خواهد شد.

۱-۱. هرمنوتیک کلاسیک و مسئله فهم (شلایرماخر و دیلتای)

هرمنوتیک کلاسیک که در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی شکل گرفت، بر این پیش‌فرض استوار بود که فهم متن، فرآیندی روشمند برای دستیابی به معنایی معین، واحد و منسوب به قصد مؤلف است. در این چارچوب، مفسر باید با اتخاذ موضعی نسبتاً بی‌طرفانه، از پیش‌فرض‌های ذهنی خود فاصله گرفته و از طریق قواعد عینی تفسیر، به بازسازی معنای مراد مؤلف نائل شود (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۳۱). در نتیجه، فهم عمدتاً به‌منزله بازتولید معنا تلقی می‌گردد، نه تولید آن.

۱-۱-۱. شلایرماخر: هرمنوتیک به‌مثابه نظریه عام فهم

شلایرماخر^{۱۶} را می‌توان نقطه عطف هرمنوتیک مدرن دانست؛ زیرا تلاش کرد این حوزه را از مجموعه‌ای از قواعد جزئی تفسیر متون خاص، به یک نظریه عام درباره شرایط امکان فهم ارتقا دهد (نصری، ۱۳۸۳: ۵۵-۶۵). در نگاه او، هرمنوتیک «هنر فهمیدن» است و غایت آن پیشگیری از سوءفهم می‌باشد.

در نظام شلایرماخر، فهم از دو سطح مکمل تشکیل می‌شود. نخست، تفسیر دستوری که ناظر به تحلیل ساختار زبانی و قواعد معنایی متن است. دوم، تفسیر فنی یا روان‌شناختی که هدف آن بازسازی فرایند ذهنی مؤلف از طریق همدلی و حدس است. براین اساس، فهم کامل زمانی محقق می‌شود که مفسر بتواند به سطحی از بازسازی ذهن مؤلف دست یابد که حتی از خودآگاهی مؤلف نیز فراتر رود (پالمر، ۱۳۷۷: ۸۶).

در این چارچوب، مفهوم دور هرمنوتیکی نیز به صورت اولیه صورت‌بندی می‌شود و بر رابطه متقابل جزء و کل در فرایند فهم دلالت دارد.

۲-۱-۱. دیلتای: هرمنوتیک به‌مثابه بنیان علوم انسانی

دیلتهای^{۱۷} با توسعه ایده‌های شلایرماخر، در پی بنیان‌گذاری «نقد عقل تاریخی» بود تا همان‌گونه که کانت شرایط امکان علوم طبیعی را تبیین کرد، او نیز مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی را صورت‌بندی کند (حسنی، ۱۳۸۴: ۱۰۳). دغدغه اصلی او تمایز میان روش‌شناسی علوم طبیعی و علوم انسانی بود.

در این چارچوب، او میان تبیین و فهم تمایز قائل می‌شود. تبیین مربوط به علوم طبیعی و مبتنی بر کشف روابط علی است، در حالی که فهم به علوم انسانی تعلق دارد و ناظر به درک تجلیات تاریخی حیات انسانی است.

دیلتهای فهم را نوعی بازسازی تجربه زیسته مؤلف در درون مفسر می‌داند. بر اساس این دیدگاه، اشتراک در ساختار وجودی انسان‌ها امکان هم‌فهمی تاریخی را فراهم می‌سازد و از این‌رو، فهم می‌تواند به بازتولید نسبتاً عینی معنای اثر منجر شود. در این سنت، هنوز امکان دستیابی به معنای نهایی و قطعی انکار نمی‌شود و فهم واجد ماهیتی بازنمایانه باقی می‌ماند (حسنی، ۱۳۸۴: ۱۰۳-۱۲۰).

۲. نقد گادامر بر رویکرد روش‌شناختی

نقطه‌ی عزیمت هرمنوتیک فلسفی گادامر، نقد «روش‌پسندگی» در سنت مدرن علوم انسانی است. در این رویکرد، فرض بنیادین آن است که حقیقت از طریق به‌کارگیری روش‌های منظم، عینی و قابل تکرار قابل دستیابی است. گادامر در اثر اصلی خود حقیقت

و روش نشان می‌دهد که این تلقی، حقیقت را به سطح یک دستاورد تکنیکی تقلیل می‌دهد و از فهم به مثابه رخدادی تاریخی و وجودی غفلت می‌کند. (آزاد و همکاران، ۱۳۹۵: ۹).

در نگاه گادامر، مسئله اصلی نه نفی روش، بلکه نقد این ادعاست که روش می‌تواند شرط کافی برای وصول به حقیقت باشد. او استدلال می‌کند که روش‌گرایی مدرن، که ریشه در سوبژکتیویسم دکارتی دارد، با ایجاد شکاف میان سوژه و ابژه، مفسر را در جایگاه ناظری بیرونی و بی‌طرف قرار می‌دهد؛ جایگاهی که در آن، تاریخ‌مندی و پیش‌فهم‌های مفسر نادیده گرفته می‌شوند (مختاری و سرلک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۲۸).

از این منظر، روش نه یک ابزار خنثی، بلکه شیوه‌ای جهت‌مند از مواجهه با موضوع است که همواره بخشی از واقعیت را برجسته و بخشی دیگر را پنهان می‌سازد. بنابراین، ادعای رهایی کامل از پیش‌داوری‌ها از طریق روش، از نظر گادامر، نوعی ساده‌سازی معرفت‌شناختی است. او به جای انکار پیش‌داوری، بر نقش ساختاری آن در امکان‌پذیری فهم تأکید می‌کند (شقایق، ۱۴۰۲: ۱۵۳).

در این چارچوب، هدف هرمنوتیک دیگر ارائه دستورالعمل‌های تفسیر نیست، بلکه توصیف شرایط امکان فهم است. فهم در علوم انسانی، پیش از آن‌که یک تکنیک باشد، رخدادی است که در آن مفسر درگیر سنت، زبان و تاریخ خویش است و از این وضعیت تاریخی گریزی ندارد (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۲).

۳. تأثیر هایدگر بر صورت‌بندی هرمنوتیک فلسفی گادامر

تحول اساسی در هرمنوتیک گادامر بدون ارجاع به هستی‌شناسی مارتین هایدگر قابل فهم نیست. هایدگر با عبور از سنت معرفت‌شناختی، فهم را از سطح یک عمل ذهنی به سطح «نحوه بودن دازاین در جهان» ارتقا داد. در این چارچوب، فهم نه فعالیتی ثانویه، بلکه شیوه بنیادین وجود انسان است (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۳).

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای هایدگر برای گادامر، مفهوم «پیش‌ساختار فهم» است. بر اساس این ایده، هیچ فهمی بدون پیش‌داشت‌ها، پیش‌دیدها و پیش‌دریافت‌ها امکان‌پذیر نیست. انسان همواره در وضعیت «افکنده‌شدگی» تاریخی قرار دارد و هیچ‌گاه

با ذهنی تهی به مواجهه با جهان یا متن وارد نمی‌شود (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). گادامر این تحلیل را به سطح هرمنوتیک فلسفی تعمیم می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که تاریخ‌مندی نه مانع فهم، بلکه شرط امکان آن است. به بیان دیگر، آنچه در سنت روش‌شناختی به‌عنوان «محدودیت» تلقی می‌شد، در اینجا به‌مثابه ساختار بنیادین فهم بازتعریف می‌شود (شقافی، ۱۴۰۲: ۱۶۳).

در امتداد همین نگاه، دور هرمنوتیکی نیز دیگر صرفاً یک قاعده تفسیری نیست، بلکه ساختار وجودی فهم است. فهم متن در این چارچوب، بازسازی ذهنیت مؤلف نیست، بلکه فرایندی است که در آن مفسر در تعامل با متن، افق‌های وجودی و معنایی خود را گسترش می‌دهد (رضوی و شاه‌رخی، ۱۳۸۹: ۷۰).

براین اساس، گادامر هرمنوتیک را از قالب یک روش تفسیری خارج کرده و آن را به سطح یک نظریه دیالکتیکی و گفت‌وگومحور ارتقا می‌دهد؛ جایی که فهم، محصول مواجهه تاریخی، زبانی و سنت‌مند مفسر با متن است (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۹). در نتیجه، زمینه برای صورت‌بندی مسئله اصلی این پژوهش فراهم می‌شود: فهم به‌مثابه پدیده‌ای تاریخ‌مند که همواره در افق سنت و پیش‌فهم‌های مفسر تحقق می‌یابد.

۴. جمع‌بندی تحول مفهوم فهم از هرمنوتیک کلاسیک به هرمنوتیک فلسفی

بررسی اندیشه‌های شلایرماخر، دیلتای، هایدگر و گادامر نشان داد که مفهوم فهم در سنت هرمنوتیکی مسیر تحولی عمیقی را پیموده است. هرمنوتیک کلاسیک عمدتاً در پی ارائه روشی برای دستیابی به معنای صحیح متن و بازسازی مقصود مؤلف بود، اما هرمنوتیک فلسفی با عبور از رویکرد صرفاً روش‌شناختی، فهم را به‌مثابه ساختار بنیادین وجود انسان تبیین کرد. جدول زیر، مهم‌ترین ابعاد این تحول مفهومی را به‌صورت نظام‌مند نشان می‌دهد.

جدول ۲: جمع‌بندی تحول مفهوم فهم از هرمنوتیک کلاسیک به هرمنوتیک فلسفی

محور تحلیلی	هرمنوتیک کلاسیک (شلایرماخر و دیلتای)	هرمنوتیک فلسفی (هایدگر و گادامر)	نتیجه تحول
مسئله اصلی	تفسیر صحیح متن	امکان و ماهیت فهم	گذار از «تفسیر متن» به «فلسفه فهم»
هدف فهم	کشف مراد مؤلف	تحقق فهم در افق تاریخی مفسر	انتقال مرکز ثقل از مؤلف به رخداد فهم
ماهیت فهم	فعالیت روشی و معرفت‌شناختی	ساختار بنیادین وجود انسان	هستی‌شناختی شدن فهم
جایگاه معنا	معنای ثابت و از پیش موجود	معنای تاریخی، پویا و در حال تکوین	پویایی و تاریخی بودن معنا
جایگاه مفسر	بازسازنده معنای متن	مشارکت‌کننده در تحقق معنا	نقش فعال مفسر در فرآیند فهم
پیش‌فهم و پیش‌داوری	عامل اختلال در تفسیر	شرط امکان هرگونه فهم	بازتعریف پیش‌داوری از مانع به امکان
نسبت با سنت	اهمیت محدود و ثانوی	افق زنده و شرط تحقق فهم	نقش بنیادین سنت در تفسیر
معیار اعتبار فهم	انطباق با قصد مؤلف	امتزاج افق‌ها و گفت‌وگوی هرمنوتیکی	گذار از مطابقت به عقلانیت تفسیری
نسبت با تاریخ	تاریخ زمینه تفسیر است	تاریخ شرط امکان فهم است	تثبیت اصل تاریخ‌مندی فهم
ماهیت هرمنوتیک	روش‌شناسی تفسیر	فلسفه فهم و هستی‌شناسی فهم	دگرگونی بنیادین در قلمرو هرمنوتیک

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، تحول هرمنوتیک از شلایرماخر و دیلتای به هایدگر و گادامر صرفاً تغییر در برخی مفاهیم یا روش‌های تفسیری نیست، بلکه بیانگر دگرگونی بنیادینی در تلقی از فهم است. در هرمنوتیک کلاسیک، فهم عمدتاً به‌عنوان روشی برای کشف معنای متن و بازسازی قصد مؤلف تلقی می‌شد، در حالی که در هرمنوتیک فلسفی، فهم به ساختار بنیادین وجود انسان و رخدادی تاریخی، زبانی و گفت‌وگومحور تبدیل می‌شود. این تحول، زمینه نظری لازم را برای طرح مفهوم «تاریخ‌مندی فهم» در اندیشه گادامر فراهم می‌آورد؛ مفهومی که هسته مرکزی هرمنوتیک فلسفی او را تشکیل می‌دهد و در بخش بعدی مقاله به‌طور مستقل و تفصیلی بررسی خواهد شد.

۵. تاریخ‌مندی فهم؛ بنیان هرمنوتیک فلسفی گادامر

تاریخ‌مندی فهم در اندیشه هانس-گئورگ گادامر نه صرفاً یکی از مؤلفه‌های هرمنوتیک فلسفی، بلکه مبنای هستی‌شناختی آن به شمار می‌آید. گادامر با چرخشی بنیادی از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی، فهم را از سطح یک فعالیت روشی و آگاهانه خارج کرده و آن را به‌عنوان نحوه بودن انسان در جهان تبیین می‌کند (عرب‌صالحی، ۱۳۸۷: ۱۳۹). در این چارچوب، فهم نه کنشی در برابر اژه، بلکه رخدادی است که در بستر تاریخ و سنت تحقق می‌یابد (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۴۴).

در تقابل با سنت روشنگری، که تاریخ و سنت را به‌مثابه موانعی در برابر عقل خودبنیاد تلقی می‌کرد، گادامر بر این نکته تأکید دارد که تاریخ نه عامل مزاحم، بلکه شرط امکان هرگونه فهم است (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۳۶). براین‌اساس، سوژه معرفت نه در موقعیت آغازین و بی‌پیش‌فرض، بلکه همواره درون افق‌های ازپیش‌تشکیل‌شده تاریخی قرار دارد که امکان فهم را از پیش ساختار می‌دهند.

این رویکرد بر بنیان هستی‌شناسی هایدگری استوار است؛ جایی که انسان به‌مثابه دازاین، موجودی «پرتاب‌شده» در تاریخ تلقی می‌شود و فهم به‌عنوان یکی از ساختارهای بنیادین وجود او فهم می‌گردد (عرب‌صالحی، ۱۳۸۷: ۱۳۸؛ رضوی و شاه‌رخ، ۱۳۸۹: ۷۰). در این سطح، فهم دیگر یک عمل اختیاری یا روشی نیست، بلکه نحوه‌ای از بودن است که پیش از هرگونه تصمیم آگاهانه در جریان است.

در نتیجه، تاریخ‌مندی به معنای وابستگی بیرونی مفسر به گذشته نیست، بلکه به درهم‌تنیدگی وجودی او با سنتی اشاره دارد که پیشاپیش افق‌های فهم را شکل داده است (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۵۴). از این منظر، گزاره مشهور گادامر مبنی بر اینکه «ما به تاریخ تعلق داریم» نشان‌دهنده این واقعیت است که خودآگاهی انسانی همواره درون شبکه‌ای از پیش‌فهم‌ها و زمینه‌های فرهنگی-تاریخی شکل می‌گیرد (عرب‌صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

براین‌اساس، تاریخ‌مندی فهم به تکرپذیری ذاتی معنا منجر می‌شود؛ زیرا تغییر موقعیت تاریخی مفسر، به‌طور هم‌زمان به تغییر افق‌های معنایی و امکان ظهور قرائت‌های متفاوت از یک متن یا پدیده می‌انجامد (گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۸۹). این تکرار نه به

معنای نسبی‌گرایی، بلکه بیانگر وابستگی فهم به شرایط تاریخی تحقق آن است. در مجموع، تاریخ‌مندی فهم چارچوبی فراهم می‌کند که در آن فهم از بازنمایی صرف نیت مؤلف فراتر رفته و به فرایندی تاریخی و پویا از تولید معنا تبدیل می‌شود (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۴۴). بر این مبنا، فهم همواره در قالب یک وضعیت گفت‌وگویی میان مفسر و متن درون سنت تاریخی رخ می‌دهد و در نتیجه، هرگونه ادعای عینیت‌گرایانه مبتنی بر حذف تاریخ‌مندی، از اساس دچار محدودیت نظری خواهد بود (واعظی، ۱۳۸۷: ۱-۱۹).

با توجه به مباحث پیش‌گفته، روشن می‌شود که نظریه تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر بر مجموعه‌ای از مفاهیم به‌هم‌پیوسته استوار است که هر یک نقش مشخصی در تحقق فرایند فهم ایفا می‌کنند. به‌منظور ارائه تصویری نظام‌مند از این مؤلفه‌ها و تبیین نسبت هر یک با اصل تاریخ‌مندی فهم، جدول ۳ مهم‌ترین عناصر این منظومه مفهومی را به‌صورت تطبیقی و تحلیلی نشان می‌دهد.

جدول ۳: مؤلفه‌های تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک فلسفی گادامر و نسبت آن‌ها با فرآیند فهم

مؤلفه	تعریف در اندیشه گادامر	کارکرد در فرآیند فهم	ارتباط با تاریخ‌مندی فهم
تاریخ‌مندی (Historicity)	فهم همواره در بستر تاریخی و شرایط وجودی مفسر تحقق می‌یابد و هرگز مستقل از زمان و موقعیت نیست.	نفی امکان فهم بی‌طرف و فراتاریخی؛ تأکید بر موقعیت‌مندی مفسر.	بنیان اصلی هرمنوتیک فلسفی و مبنای سایر مؤلفه‌ها.
پیش‌فهم و پیش‌داوری (Pre-understanding & Prejudice)	مفسر با مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های مشروع وارد فرآیند فهم می‌شود.	آغاز هرگونه تفسیر و امکان شکل‌گیری گفت‌وگو با متن.	پیش‌داوری‌ها محصول سنت و تاریخ‌اند و بدون آن‌ها فهم آغاز نمی‌شود.
سنت (Tradition)	سنت افق زنده‌ای است که مفسر و متن را به یکدیگر پیوند می‌دهد.	انتقال معانی و استمرار گفت‌وگوی تاریخی میان گذشته و حال.	تاریخ از طریق سنت در فهم حضور فعال دارد.

آگاهی تاریخی اثرگذار (Historically Effected Consciousness)	آگاهی مفسر از این واقعیت که خود نیز تحت تأثیر تاریخ و سنت قرار دارد.	افزایش خودآگاهی تفسیری و جلوگیری از توهم بی‌طرفی مطلق.	فهم را به رخدادی تاریخی و نه ذهنی صرف تبدیل می‌کند.
امتزاج افق‌ها (Fusion of Horizons)	تعامل افق تاریخی مفسر با افق تاریخی متن و شکل‌گیری افق نو.	تولید معنای تازه از رهگذر گفت‌وگوی میان گذشته و اکنون.	تاریخ به جای مانع بودن، شرط امکان فهم می‌شود.
دورهرمنوتیکی (Hermeneutic Circle)	حرکت مداوم میان جزء و کل، متن و پیش‌فهم، در فرآیند تفسیر.	تعمیق و اصلاح مستمر فهم در جریان تفسیر.	نشان‌دهنده پویایی و تاریخی بودن فهم است.
کاربست (Application)	فهم تنها با انطباق معنا بر وضعیت کنونی مفسر کامل می‌شود.	پیوند فهم با عمل و شرایط زمان حال.	گذشته در افق اکنون معنا می‌یابد و تاریخ استمرار پیدا می‌کند.

همان‌گونه که جدول ۳ نشان می‌دهد، مؤلفه‌های بنیادین هرمنوتیک فلسفی گادامر رابطه‌ای خطی و مستقل با یکدیگر ندارند، بلکه در قالب شبکه‌ای مفهومی و درهم‌تنیده عمل می‌کنند که به طور تفصیلی به هریک پرداخته خواهد شد.

به طور اجمالی بررسی مفاهیم پیش‌داوری، سنت، تاریخ‌مندی، آگاهی تاریخی - اثرگذار، امتزاج افق‌ها و دورهرمنوتیکی نشان می‌دهد که این مفاهیم در اندیشه گادامر عناصر پراکنده و مستقل نیستند، بلکه اجزای یک دستگاه هرمنوتیکی واحد را تشکیل می‌دهند. از این منظر، فهم بنیادی‌ترین نحوه بودن انسان در جهان است و نه صرفاً روشی برای تفسیر متن. فهم رخدادی تاریخی، زبانی و دیالکتیکی است که در جریان گفت‌وگوی مفسر با متن و در بستر سنت تحقق می‌یابد و حاصل تعامل مستمر افق گذشته و افق حال است. از این رو، هیچ‌یک از مؤلفه‌های هرمنوتیک فلسفی گادامر را نمی‌توان مستقل از دیگری تحلیل کرد، بلکه هر یک در پیوندی درونی با سایر مفاهیم، ساختار کلی تجربه هرمنوتیکی را شکل می‌دهد (کدیور و سامانی‌زادگان، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۲۲).

۱-۵. مفهوم تاریخ‌مندی فهم

تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر نه یک ویژگی عرضی، بلکه ساختار بنیادین هستی انسان و شرط امکان هرگونه تجربه هرمنوتیکی است (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). در این چارچوب، فهم به مثابه امری فراتاریخی یا قابل جداسازی از موقعیت مفسر قابل تصور نیست، بلکه همواره در درون افق تاریخی خاصی تحقق می‌یابد که از پیش توسط سنت و زبان شکل گرفته است (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۳؛ رضوی و شاه‌رخ، ۱۳۸۹: ۷۰).

در برابر تلقی روشنگری از عقل به مثابه امری خودبنیاد و مستقل از تاریخ، گادامر نشان می‌دهد که هرگونه ادعای دسترسی به «لوح سپید» در فرآیند فهم، از اساس نادرست است؛ زیرا مفسر همواره با مجموعه‌ای از پیش ساختارهای فهم وارد مواجهه با متن می‌شود (صلاحی و اسمعیل‌زاد، ۱۳۸۹: ۱۲؛ شقاقی، ۱۴۰۲: ۱۶۳). این پیش ساختارها، که شامل پیش‌داشت، پیش‌دید و پیش‌دریافت‌اند، نه موانع فهم، بلکه شرط امکان آن محسوب می‌شوند (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۳۸).

از این منظر، تاریخ‌مندی به معنای تعلق بنیادین انسان به سنتی است که پیشاپیش افق‌های ادراک او را شکل داده است. به تعبیر گادامر، انسان پیش از آنکه تاریخ را بشناسد، درون تاریخ قرار دارد و از طریق آن فهم‌پذیر شده است (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴۰). بنابراین، سوژه معرفت در جایگاهی بیرون از تاریخ قرار ندارد، بلکه همواره درون شبکه‌ای از پیش‌فهم‌ها و زمینه‌های زبانی و فرهنگی عمل می‌کند (واعظی، ۱۳۹۰: ۱۷۵-۱۹۰).

براین اساس، محدودیت تاریخی نه به معنای نقص معرفت‌شناختی، بلکه به مثابه شرط وجودی فهم تفسیر می‌شود. انسان به عنوان موجودی متناهی، همواره از درون افق خاصی به جهان می‌نگرد و امکان فرازوی از این افق به موضعی کاملاً فراتاریخی برای او وجود ندارد (شقاقی، ۱۴۰۲: ۱۶۴). در این چارچوب، زبان به عنوان افق تحقق هستی فهم‌پذیر نقش محوری می‌یابد. زبان نه ابزار بیرونی فهم، بلکه محیطی است که در آن معنا تاریخی می‌شود و انتقال می‌یابد؛ از این رو، تاریخ‌مندی و زبان‌مندی به طور بنیادین به یکدیگر گره خورده‌اند (نصری، ۱۳۸۳: ۵۵-۶۵؛ بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۳۰).

گادامر در امتداد همین مبانی، فهم را نه کنشی ارادی، بلکه رخدادی می‌داند که در آن حقیقت در جریان یک فرایند دیالکتیکی میان مفسر و متن آشکار می‌شود (مختاری و

سرلک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۲۸). در این رخداد، مفسر بخشی از «بازی فهم» است، نه ناظر بیرونی آن؛ به‌گونه‌ای که معنا در فرایند مشارکت و در لحظه امتزاج افق‌ها پدیدار می‌شود (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۵۱).

از این رو، فهم واجد ساختاری گفت‌وگویی و پیش‌بینی‌ناپذیر است. متن در مقام دیگری فعال، پیش‌فهم‌های مفسر را به چالش می‌کشد و از خلال این تنش دیالکتیکی، امکان ظهور معنای تازه فراهم می‌شود (مختاری و سرلک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۲۸؛ پورزکی، ۱۳۹۷: ۵۷-۷۷). نتیجه آن است که فهم، نه بازتولید معنای از پیش موجود، بلکه فرایندی تولیدی و تاریخی است که در هر بار تحقق، افق معنایی تازه‌ای را می‌گشاید (بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۲۵-۵۲).

۲-۵. پیش‌داوری و پیش‌فهم؛ شرط امکان فهم

گادامر در هرمنوتیک فلسفی خود، مفهوم «پیش‌داوری»^{۱۸} را از جایگاهی حاشیه‌ای به یکی از عناصر بنیادین فهم ارتقا می‌دهد و آن را نه مانعی در مسیر شناخت، بلکه شرط امکان هرگونه تجربه هرمنوتیکی می‌داند (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۳۶). در این چارچوب، فهم همواره مسبوق به نوعی پیش‌ساختار است و هیچ تفسیری با ذهنی خنثی و تهی (لوح سپید) با متن مواجه نمی‌شود. به تعبیر هایدگری، فهم بر سه مؤلفه «پیش‌داشت»، «پیش‌دید» و «پیش‌دریافت» استوار است که ساختار بنیادین مواجهه انسان با جهان را شکل می‌دهند (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۳۸؛ نصری، ۱۳۸۳: ۵۵-۶۵).

در سطح تاریخی، گادامر نقد خود را متوجه سنت روشنگری می‌سازد؛ جریانی که با تأکید بر عقل خودبنیاد دکارتی، پیش‌داوری را معادل خطا، جهل و سلطه‌پذیری تلقی کرد و تلاش نمود امکان فهم عینی را در حذف تمامی پیش‌فرض‌های تاریخی جست‌وجو کند (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۳۶-۲۵۳؛ شقاقی، ۱۴۰۲: ۱۵۱-۱۷۷). از نظر گادامر، این تلقی خود متکی بر نوعی «پیش‌داوری پنهان» است؛ یعنی پیش‌فرضی که مدعی نفی پیش‌فرض‌هاست. او این وضعیت را «پیش‌داوری علیه پیش‌داوری» می‌نامد و آن را نشانگر محدودیت بنیادین پروژه روشنگری در فهم ماهیت عقل انسانی می‌داند (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۵۳-۲۳۶؛ آزاد و همکاران، ۱۳۹۵: ۹).

در این چشم‌انداز، پیش‌داوری‌ها به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: پیش‌داوری‌های ناصواب که می‌توانند به سوءفهم منجر شوند، و پیش‌داوری‌های مولد که امکان فهم را فراهم می‌سازند. تمایز این دو نه در اصل وجود آن‌ها، بلکه در نحوه مواجهه مفسر با آن‌هاست (واعظی، ۱۳۹۰: ۵۳۴). گادامر تأکید می‌کند که پیش‌داوری‌ها صرفاً عناصر ذهنی نیستند، بلکه در ساختار هستی تاریخی انسان ریشه دارند و از طریق سنت به او منتقل می‌شوند؛ از این رو، افق معنایی هر مفسر همواره از پیش درون شبکه‌ای از پیش‌فهم‌های تاریخی شکل گرفته است (نیرمانی و همکاران، ۱۴۰۰: ۴۲؛ گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۱۰۳۷).

براین اساس، وظیفه هرمنوتیکی نه حذف پیش‌داوری‌ها، بلکه آگاه‌سازی و به آزمون گذاشتن آن‌ها در مواجهه با متن است. پیش‌فهم‌ها در این معنا، شرط گشودگی به روی معنا هستند؛ زیرا تنها در پرتو آن‌هاست که متن امکان ظهور می‌یابد و وارد گفت‌وگویی زنده با مفسر می‌شود (مختاری و سرلک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۲۸؛ نصری، ۱۳۸۳: ۵۵-۶۵). در نتیجه، فهم همواره در درون یک موقعیت هرمنوتیکی تاریخی شکل می‌گیرد که در آن، پیش‌فهم‌ها نه حذف، بلکه تعدیل و دگرگون می‌شوند (شقایق، ۱۴۰۲: ۱۵۱-۱۷۷).

در نهایت، می‌توان گفت پیش‌داوری و پیش‌فهم در اندیشه گادامر نه عوامل اختلال در عینیت، بلکه عناصر سازنده و پیشینی فهم تاریخی انسان‌اند؛ عناصری که در جریان تجربه هرمنوتیکی و در افق «فاصله زمانی» به تدریج تصحیح و پالایش می‌شوند، بی‌آنکه امکان فهم را از میان ببرند (واعظی، ۱۳۹۰: ۵۵۷؛ گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۱۰۵۴).

۳-۵. سنت و اقتدار در فرایند فهم

یکی از مباحث محوری در هرمنوتیک فلسفی گادامر، بازاندیشی نسبت میان عقل، سنت و اقتدار است. او در نقد تلقی روشنگری از سنت به‌عنوان امری جزم‌گرا و از اقتدار به‌مثابه سلطه‌ای غیرعقلانی، این مفاهیم را از سطح معرفت‌شناختی به سطح هستی‌شناختی ارتقا می‌دهد (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۳۶). در این چارچوب، سنت و اقتدار نه موانع فهم، بلکه از شروط امکان آن به شمار می‌آیند و امکان مواجهه انسان با حقیقت را از پیش ساختار می‌بخشند (واعظی، ۱۳۸۷: ۱-۱۷).

در تحلیل گادامر، «اقتدار»^{۱۹} نباید با اجبار یا سلب اختیار یکی انگاشته شود. او با نقد برداشت روشنگری، نشان می‌دهد که اقتدار اصیل بر پایه نفی عقل استوار نیست، بلکه بر نوعی تشخیص عقلانی از محدودیت و تناهی مفسر و برتری معرفتی دیگری مبتنی است (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۴۰؛ شقاقی، ۱۴۰۲: ۱۵۱-۱۷۷). در این معنا، پذیرش مرجعیت، نه تسلیم غیرعقلانی، بلکه نوعی تصدیق عقلانی نسبت به برتری فهم در دیگری است؛ به‌گونه‌ای که فرد پس از ارزیابی جایگاه معرفتی، به این نتیجه می‌رسد که منبع مورد اتکا واجد حقیقتی فراتر از افق محدود اوست (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۴۱؛ شقاقی، ۱۴۰۲: ۱۷۷-۱۵۱). بدین ترتیب، اقتدار در اندیشه گادامر با مفهوم «اعتبار معرفتی» و «اعتماد عقلانی» پیوند می‌یابد.

در همین راستا، سنت در اندیشه گادامر به‌مثابه یک ساختار زنده و تداوم‌یابنده فهم در نظر گرفته می‌شود، نه مجموعه‌ای از گزاره‌های منجمد در گذشته. او با تأکید بر این که «ما به تاریخ تعلق داریم»، نشان می‌دهد که انسان همواره در درون شبکه‌ای از تعلقات تاریخی و زبانی قرار دارد که افق فهم او را پیشاپیش شکل می‌دهند (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴۰). سنت در این معنا، صرفاً میراث گذشته نیست، بلکه افق فعالی است که در زمان حال استمرار یافته و در هر کنش تفسیری بازتولید و بازآفرینی می‌شود (مصطفوی و محرابی، ۱۳۹۱: ۱۳۵-۱۱۹؛ رهبری، ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۵۴).

گادامر تقابل کلاسیک میان عقل و سنت را ناموجه می‌داند و استدلال می‌کند که عقل انسانی همواره درون شرایط تاریخی و سنتی خاص عمل می‌کند و از آن جدایی‌پذیر نیست (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). از این منظر، نه تنها سنت در برابر عقل قرار ندارد، بلکه خود عقل درون سنت شکل می‌گیرد و از طریق آن امکان بروز می‌یابد. بنابراین، رابطه میان عقل و سنت رابطه‌ای دیالکتیکی است؛ به این معنا که انسان در عین وابستگی به سنت، از طریق فهم انتقادی و تفسیری در بازتولید و تحول آن مشارکت می‌کند (واعظی، ۱۳۸۷: ۱-۱۷).

بر این اساس، تعلق به سنت نه به معنای نفی آزادی، بلکه به معنای درک تاریخی و محدودیت‌مند بودن آزادی انسانی است؛ آزادی‌ای که همواره در افق یک پیش‌زمینه

تاریخی تحقق می‌یابد (واعظی، ۱۳۸۷: ۱-۱۷). در نتیجه، سنت و اقتدار در هرمنوتیک فلسفی گادامر نه به‌عنوان ساختارهای سرکوبگر، بلکه به‌مثابه زمینه‌های سازنده امکان فهم و بروز حقیقت تلقی می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که فهم در بستر تعامل مفسر با سنت و مرجعیت، در قالب آگاهی تاریخی-اثرگذار تحقق می‌یابد (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۴۴؛ گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۸۹).

۶. آگاهی تاریخی-اثرگذار

مفهوم «آگاهی تاریخی-اثرگذار»^{۲۰} در اندیشه گادامر را می‌توان یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم هرمنوتیک فلسفی او دانست؛ به‌گونه‌ای که کل پروژه فکری او بر محور این مفهوم قابل صورت‌بندی است (رضوی و شاه‌رخ، ۱۳۸۹: ۸۶). گادامر با طرح این ایده، در برابر رویکرد تاریخ‌گرایی (Historicism) قرن نوزدهم قرار می‌گیرد که تاریخ را همچون ابژه‌ای ایستا و قابل مطالعه از بیرون در نظر می‌گرفت، در حالی که از نظر او تاریخ همواره در نسبت درونی با مفسر و فهم او قرار دارد (گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۹۳). آگاهی تاریخی-اثرگذار، واجد دو بعد درهم‌تنیده است: یکی «تاریخ اثر»^{۲۱} که به امتداد تأثیرات یک متن یا سنت در طول زمان اشاره دارد، و دیگری «آگاهی مفسر» نسبت به این تأثیرپذیری تاریخی (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۵۴).

در سطح نخست، تاریخ نه به‌عنوان مجموعه‌ای از وقایع گذشته، بلکه به‌مثابه فرآیندی زنده و جاری در زمان حال فهم می‌شود. گادامر تأکید می‌کند که هر متن یا پدیده تاریخی، دارای تاریخ اثرگذاری است؛ یعنی شبکه‌ای از تفاسیر و بازخوانی‌ها که در طول زمان شکل گرفته و معنای آن را در افق‌های گوناگون تاریخی تثبیت و در عین حال دگرگون کرده است (پورزکی، ۱۳۹۷: ۵۷-۷۷). براین اساس، مواجهه با متن هرگز مواجهه مستقیم با «نقطه آغازین معنا» نیست، بلکه همواره عبور از لایه‌های انباشته سنت و تفسیر است (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴۰). از همین رو، گزاره بنیادین گادامر مبنی بر اینکه «ما به تاریخ تعلق داریم»، بیانگر این واقعیت است که تاریخ پیشاپیش در ساختار فهم و افق وجودی مفسر رسوخ کرده است (شقاقی، ۱۴۰۲: ۱۶۳).

در سطح دوم، آگاهی تاریخی-اثرگذار ناظر به نوعی خودآگاهی محدودیت‌مند است؛ آگاهی‌ای که نه در پی غلبه بر تاریخ، بلکه معطوف به درک تأثیر تاریخی بر خود آگاهی مفسر است (رضوی و شاه‌رخ، ۱۳۸۹: ۸۶). در این معنا، مفسر همواره درون یک موقعیت هرمنوتیکی قرار دارد و امکان خروج کامل از افق تاریخی خویش برای او وجود ندارد (احمدی بی‌غش، ۱۴۰۱: ۱۵). تأثیر تاریخ بر آگاهی، اغلب پیش‌ارفلکسیو و ناخودآگاه است و دقیقاً همین ویژگی است که ساختار فهم را ممکن می‌سازد، نه اینکه آن را مختل کند (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). بنابراین، سوژه در هرمنوتیک فلسفی گادامر نه موجودی مستقل و خودبنیاد، بلکه موجودی تاریخ‌مند است که هم‌زمان محصول و حامل سنت است (شقایق، ۱۴۰۲: ۱۷۰).

در سطح سوم، آگاهی تاریخی-اثرگذار به معنای نوعی گشودگی وجودی نسبت به تجربه است. گادامر، با الهام از سنت دیالکتیکی هگل، تجربه را نه انباشت اطلاعات، بلکه فرآیندی می‌داند که در آن پیش‌فهم‌ها در مواجهه با امر دیگر دگرگون می‌شوند (واعظی و ایزدی، ۱۴۰۳: ۲۳۰). در این چارچوب، آگاهی تاریخی-اثرگذار مستلزم پذیرش این امر است که مفسر همواره در معرض تصحیح و بازنگری پیش‌داوری‌های خود از طریق مواجهه با متن یا سنت قرار دارد (شقایق، ۱۴۰۲: ۱۶۸). از این‌رو، فهم واقعی نه حاصل انفعال مفسر و نه نتیجه سلطه او بر متن، بلکه محصول یک وضعیت گفتگویی است که در آن متن و مفسر در افق اکنون با یکدیگر وارد تعامل می‌شوند (بابایی و همکاران، ۱۳۹۳: ۶۱؛ رهبری، ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۵۴).

در نهایت، آگاهی تاریخی-اثرگذار بنیان‌گذار هرمنوتیک از سطح روش‌شناسی به سطح هستی‌شناسی است (مختاری و سرلک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۲۸). این مفهوم نشان می‌دهد که فهم نه فعالیتی تکنیکی، بلکه رخدادی وجودی است که در آن معنا در بستر تعامل مستمر میان افق تاریخی مفسر و تاریخ اثرگذاری متن شکل می‌گیرد؛ رخدادی که همواره در حال تداوم و بازآفرینی است (بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۳۰؛ گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۹۳).

۷. نظریه امتزاج افق‌ها به‌مثابه ساختار تولید معنا

در هرمنوتیک فلسفی گادامر، فهم نه یک کنش ذهنی صرف برای تسلط بر متن، بلکه

رخدادی است که در آن افق مفسر و افق متن در یک نسبت تعاملی با یکدیگر قرار می‌گیرند (واعظی، ۱۳۸۵: ۲۹۸؛ گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۹۳). براین اساس، گادامر در نقد رویکردهای رمانتیک، که هدف فهم را بازسازی ذهنیت مؤلف می‌دانستند، تأکید می‌کند که فهم ماهیتی تولیدی دارد؛ به این معنا که معنا در هر مواجهه تاریخی با متن، به نحوی نو‌پدیدار می‌شود و فراتر از قصد اولیه مؤلف شکل می‌گیرد (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۵۱؛ پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۵۱).

در این چارچوب، «افق» به معنای میدان دیدی است که هر مفسر در آن قرار دارد و مجموعه‌ای از پیش‌فهم‌ها، سنت و تجربه تاریخی او را در بر می‌گیرد (واعظی، ۱۳۹۳: ۲۶۲؛ عرب‌صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴۳). مفسر همواره در یک موقعیت هرمنوتیکی معین قرار دارد که افق فهم او را شکل می‌دهد، اما این افق امری ثابت و بسته نیست، بلکه در جریان تجربه تاریخی و مواجهه با امور جدید، قابلیت گسترش و تحول دارد (احمدی بیغش، ۱۴۰۱: ۱۵؛ مصطفوی و محرابی، ۱۳۹۱: ۱۱۹-۱۳۵).

امتزاج افق‌ها در اندیشه گادامر به معنای پیوند افق تاریخی مفسر با افق تاریخی متن است؛ پیوندی که در آن نه مفسر در متن حل می‌شود و نه متن در افق مفسر فروکاسته می‌گردد، بلکه افقی تازه و گسترده‌تر شکل می‌گیرد (رضوی و شاهرخی، ۱۳۸۹: ۸۶؛ رهبری، ۱۳۸۵: ۱۵۴-۱۱۵). این فرایند، نوعی ادغام ایستا نیست، بلکه حرکتی پویا و دیالکتیکی است که در آن تفاوت‌های تاریخی در قالب فهمی جدید به تعادل می‌رسند (واعظی، ۱۳۸۷: ۱۷-۱؛ پورزکی، ۱۳۹۷: ۵۷-۷۷).

ساختار این فرایند بر مبنای گفت‌وگو شکل می‌گیرد. در این گفت‌وگو، متن به مثابه «دیگری» وارد رابطه‌ای پرسش‌محور با مفسر می‌شود و هر یک از طرفین فهم، دیگری را به چالش می‌کشد (واعظی و ایزدی، ۱۴۰۳: ۲۳۰؛ مصطفوی و محرابی، ۱۳۹۱: ۱۱۹-۱۳۵). در این میان، معنا نه در ذهن مفسر تثبیت می‌شود و نه در ساختار متن، بلکه در فضای میان این دو و در جریان پرسش و پاسخ شکل می‌گیرد (مختاری و سرلک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۲۸؛ پورزکی، ۱۳۹۷: ۵۷-۷۷).

گادامر برای توضیح این وضعیت از مفهوم «بازی» استفاده می‌کند؛ در این تلقی،

فهم همانند یک بازی است که در آن مفسر درون ساختار آن قرار می‌گیرد و قواعد بازی، او را در جریان خود پیش می‌برد (بابایی و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۸). در این وضعیت، مفسر دیگر فاعل مسلط بر موضوع نیست، بلکه خود در متن رخداد فهم قرار می‌گیرد و حقیقت در این فرایند آشکار می‌شود (گادامر، ۱۹۷۶: ۳۰۳؛ نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۴۴).

در نهایت، امتزاج افق‌ها نشان می‌دهد که معنا امری ایستا و از پیش تعیین شده نیست، بلکه در هر مواجهه تاریخی با متن، در فرآیندی زنده و پویا تولید می‌شود (بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۵۲-۲۵؛ گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۸۹).

۸. دور هرمنوتیکی و پویایی فهم

مفهوم «دور هرمنوتیکی»^{۲۲} یکی از مفاهیم بنیادین در تبیین ساختار تاریخ‌مندی فهم است که نشان می‌دهد فرایند فهم، نه حرکتی خطی و یک‌سویه، بلکه جریانی دوری، رفت‌و برگشتی و پیوسته در حال تحول است (مدنی، ۱۳۹۱: ۸۵-۹۶). گادامر با الهام از هایدگر، این مفهوم را از سطح یک قاعده فنی در تفسیر متون فراتر برده و آن را به عنوان یک «ساختار هستی‌شناختی» در نظر می‌گیرد که شیوه بودن انسان در جهان و نحوه درگیری او با معنا را توصیف می‌کند (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۵؛ مختاری و سرلک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۲۸).

۸-۱. منطق جزء و کل در دور هرمنوتیکی

در بنیاد دور هرمنوتیکی، رابطه متقابل میان «جزء» و «کل» قرار دارد. فهم کل متن بدون درک اجزاء آن ممکن نیست و در عین حال، فهم اجزاء نیز همواره در پرتو تصور کلی از متن شکل می‌گیرد (مدنی، ۱۳۹۱: ۸۵-۹۶؛ نصری، ۱۳۸۳: ۵۵-۶۵). در این چارچوب، مفسر هنگام مواجهه با متن، همواره یک پیش‌فهم کلی از معنا را به صورت اولیه فرض می‌کند و سپس در جریان خوانش اجزاء، این پیش‌فهم را اصلاح و بازتنظیم می‌نماید (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۵۶). این رفت‌و برگشت مستمر میان فهم کلی و جزئی، فرایندی تدریجی از تعمیق معنا را شکل می‌دهد که گادامر آن را در پیوند با «پیش‌بینی کمال» توضیح می‌دهد (مصطفوی و محرابی، ۱۳۹۱: ۱۱۹-۱۳۵).

۱-۸. تعامل پیش فهم و متن؛ بنیان پویایی فهم

در هرمنوتیک فلسفی، دور هرمنوتیکی بیانگر تعامل دائمی میان پیش فهم های مفسر و خود متن است. مفسر هیچ گاه بدون پیشینه تاریخی و سنتی وارد فرایند فهم نمی شود، بلکه همواره با افق معنایی خاص خود به سراغ متن می رود (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۶؛ واعظی و ایزدی، ۱۴۰۳: ۲۳۰).

در جریان این تعامل، پیش ساختارهای فهم در مواجهه با متن دچار بازنگری و اصلاح می شوند؛ زیرا متن پرسش هایی را پیش می کشد که پیش فرض های مفسر را به چالش می کشند (مصطفوی و محرابی، ۱۳۹۱: ۱۱۹-۱۳۵؛ چناری، ۱۳۸۷: ۵۹). در نتیجه، فهم زمانی تحقق می یابد که این رفت و برگشت میان متن و پیش فهم به نوعی هماهنگی و انسجام موقت برسد (مختاری و سرلک، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۲۸). از این رو، فهم نه یک وضعیت ایستا، بلکه یک فرایند پویا و تعاملی است که در آن متن و مفسر متقابلاً بر یکدیگر اثر می گذارند (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۵۱).

۳-۸. پایان ناپذیری و زیایی فهم

یکی از نتایج مهم دور هرمنوتیکی در اندیشه گادامر، تأکید بر پایان ناپذیری فرایند فهم است. از آنجا که افق تاریخی مفسر همواره در حال تحول است، هر بار مواجهه با متن در شرایطی تازه رخ می دهد و در نتیجه امکان فهم های جدید همواره باز می ماند (مدنی، ۱۳۹۱: ۸۵-۹۶؛ نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۵۶).

بدین ترتیب، دور هرمنوتیکی امکان یک آغاز مطلق و فارغ از پیش فرض را نفی می کند و نشان می دهد که فهم همواره در جریان است و هرگز به معنایی نهایی و قطعی ختم نمی شود (مدنی، ۱۳۹۱: ۸۵-۹۶؛ دانش شهرکی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۸۷). در این فرایند، هر چرخه جدید فهم، زمینه ساز تولید معنای تازه ای در بستر تاریخ می شود و فهم را از بازتولید صرف به سطح «تولید معنا» ارتقا می دهد (بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۲۵-۵۲؛ گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۸۹).

۴-۸. دور هرمنوتیکی به‌مثابه دیالوگ

گادامر دور هرمنوتیکی را در چارچوب ساختار گفت‌وگویی فهم تبیین می‌کند. فهم یک متن در واقع به معنای ورود به پرسش‌هایی است که متن پیش می‌کشد و پاسخ به افق معنایی نهفته در آن است (چناری، ۱۳۸۷: ۴۵-۶۲). در این گفت‌وگو، مفسر با پذیرش محدودیت‌های معرفتی خود، امکان سخن گفتن متن را فراهم می‌کند و بدین ترتیب، افق جدیدی از معنا شکل می‌گیرد (بابایی و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۸؛ خنجرخانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۳).

به طور خلاصه دور هرمنوتیکی در اندیشه گادامر، سازوکار بنیادین پویایی و تاریخ‌مندی فهم را آشکار می‌سازد. در این چارچوب، فهم به مثابه رخدادی تاریخی در میانه سنت و نوآوری شکل می‌گیرد؛ رخدادی که در آن هر فهم جدید خود به پیش‌فهمی برای فهم‌های بعدی تبدیل می‌شود و بدین ترتیب، چرخه معنا به صورت مداوم استمرار می‌یابد (مصطفوی و محرابی، ۱۳۹۱: ۱۱۹-۱۳۵؛ رضوی و شاهرخی، ۱۳۸۹: ۸۶).

۹. زبان و کاربست؛ تحقق نهایی فهم

در هرمنوتیک فلسفی گادامر، فهم زمانی به مرحله تحقق نهایی خود می‌رسد که در بستر زبان و از خلال فرایند کاربست،^{۲۳} پیوندی زنده میان افق گذشته و وضعیت اکنون مفسر برقرار شود (آزاد، ۱۳۹۸: ۱۲۱). برخلاف تلقی سنتی که فهم، تفسیر و کاربرد را سه مرحله مستقل و متوالی در نظر می‌گرفت، گادامر بر وحدت این سه مؤلفه تأکید دارد و آن‌ها را اجزای یک فرایند واحد و تفکیک‌ناپذیر می‌داند (آزاد، ۱۳۹۸: ۷۴؛ نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۵۸-۴۳). از این منظر، فهم متن همواره هم‌زمان با تفسیر و در نهایت با نوعی کاربست در وضعیت تاریخی مفسر همراه است (بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۲۵-۵۲).

۹-۱. زبان به‌مثابه افق هستی‌شناختی فهم

در اندیشه گادامر و با الهام از هایدگر، زبان نه یک ابزار در اختیار انسان، بلکه افق بنیادینی است که در آن امکان فهم و تجربه جهان شکل می‌گیرد (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۶۲؛ نصری، ۱۳۸۳: ۵۵-۶۵). انسان در زبان زندگی می‌کند و از طریق زبان با جهان نسبت برقرار می‌کند، نه آنکه زبان را صرفاً به‌عنوان وسیله‌ای بیرونی به کار گیرد (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۱-۶۲؛ بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۲۵-۵۲).

در این چارچوب، جمله مشهور گادامر که «هستی‌ای که می‌تواند فهمیده شود، زبان است» نشان می‌دهد که حقیقت تنها در صورتی آشکار می‌شود که در قالب زبان تحقق یابد (نصری، ۱۳۸۳: ۵۵-۶۵؛ پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۶۲). بنابراین، زبان نه صرفاً وسیله انتقال معنا، بلکه شرط امکان ظهور معنا و حقیقت است.

زبان همچنین دارای خصلتی تأملی است؛ به این معنا که در جریان فهم، توجه مفسر به خود زبان محو می‌شود و او مستقیماً درگیر معنا می‌گردد، همان‌گونه که در آینه، توجه به تصویر جایگزین توجه به خود آینه می‌شود (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۴۱-۶۲). در نهایت، فهم را می‌توان به مثابه رخدادی زبانی در نظر گرفت که در آن زبان مفسر و زبان متن در یک فضای مشترک به هم می‌پیوندند و امکان ظهور معنا فراهم می‌شود (پورزکی، ۱۳۹۷: ۷۷-۵۷؛ پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۶۳).

۲-۹. کاربست؛ مؤلفه بنیادین فهم

در هرمنوتیک گادامر، کاربست^{۲۴} نه مرحله‌ای پسینی، بلکه بخشی درونی و جدایی‌ناپذیر از خود فهم است. فهم زمانی تحقق می‌یابد که معنای متن در نسبت با وضعیت تاریخی و انضمامی مفسر قرار گیرد و در افق اکنون او معنا یابد (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴۲).

براین اساس، فهم، تفسیر و کاربست سه لحظه جدا از هم نیستند، بلکه یک فرایند واحد را تشکیل می‌دهند؛ به گونه‌ای که فهم یک متن همواره به معنای به‌کارگیری آن در موقعیت فعلی مفسر است (بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۲۵-۵۲؛ آزاد، ۱۳۹۸: ۷۹). از این رو، فهمی که به کاربست منتهی نشود، از منظر گادامر، فهمی ناقص و انتزاعی خواهد بود.

گادامر برای توضیح این مسئله به حوزه‌هایی چون هرمنوتیک حقوقی و الهیاتی اشاره می‌کند؛ جایی که فهم قانون یا متن مقدس تنها در صورتی کامل است که بتوان آن را بر موقعیت‌های خاص و عینی تطبیق داد (آزاد، ۱۳۹۸: ۱۲۱). در این معنا، کاربست نه امری بیرونی، بلکه شرط تحقق خود فهم است (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۴۳-۵۸).

۳-۹. حکمت عملی و منطق کاربست

برای توضیح ماهیت کاربست، گادامر به مفهوم ارسطویی «فرونسیس»^{۲۵} یا حکمت

عملی متوسل می‌شود (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۴۳-۵۸). در این چارچوب، او میان دو نوع دانش تمایز می‌گذارد: «تخنه» به‌عنوان دانش فنی و قاعده‌مند که مبتنی بر روش و هدف از پیش تعیین‌شده است، و «فرونسیس» به‌عنوان نوعی خرد عملی که در موقعیت‌های خاص و غیرقابل پیش‌بینی عمل می‌کند (بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۲۵-۵۲).

از دید گادامر، فهم هرمنوتیکی در قلمرو فرونسیس قرار می‌گیرد؛ یعنی مفسر در هر مواجهه با متن، ناگزیر است در پرتو وضعیت تاریخی خاص خود، معنای متن را بازخوانی و به‌نحو عملی آن را معناگذاری کند (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۴۳-۵۸). از این منظر، کاربست نه یک اقدام فنی، بلکه نوعی بصیرت عملی است که در دل تاریخ‌مندی فهم شکل می‌گیرد.

در نهایت، زبان و کاربست در اندیشه گادامر دو مؤلفه جدایی‌ناپذیر در تحقق فهم به شمار می‌روند. زبان، افق ظهور معنا را فراهم می‌سازد و کاربست، این معنا را در وضعیت تاریخی مفسر عینیت می‌بخشد (بهشتی و داوری، ۱۳۸۹: ۲۵-۵۲). بدین ترتیب، فهم از سطح یک فعالیت ذهنی صرف فراتر رفته و به یک رخداد هستی‌شناختی تبدیل می‌شود که در آن، حقیقت در زبان اکنون و در بستر تاریخ مفسر آشکار می‌گردد (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۴۴؛ گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۸۹).

۱۰. مدل مفهومی تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک فلسفی گادامر

مباحث پیشین نشان داد که نظریه تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر از مجموعه‌ای از مفاهیم به‌هم‌پیوسته تشکیل شده است که هر یک در تحقق فرایند فهم نقشی بنیادین ایفا می‌کنند. جدول زیر با هدف بازسازی نظام‌مند این مؤلفه‌ها، روابط درونی آنها و پیامدهای هرمنوتیکی‌شان ارائه شده و چارچوب مفهومی نظریه گادامر را به‌صورت یکپارچه نمایش می‌دهد.

جدول ۴: مدل مفهومی تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک فلسفی گادامر

سطح تحلیلی	مؤلفه بنیادین	نقش در فرایند فهم	پیامد هرمنوتیکی
۱. تاریخ‌مندی وجود انسان	انسان همواره در بستر تاریخ، فرهنگ و جهان زیسته قرار دارد و هیچ فهمی	نفی سوژه مستقل و آغاز فهم از وضعیت	

تاریخی مفسر	بیرون از این وضعیت شکل نمی‌گیرد.		
مبانی هستی‌شناختی	۲. زبان	زبان نه ابزار، بلکه افق ظهور جهان و امکان فهم است.	فهم همواره در قلمرو زبان تحقق می‌یابد.
	۳. سنت	سنت حافظ استمرار معنا و واسطه پیوند گذشته و اکنون است.	گذشته به صورت زنده در فهم حضور دارد.
	۱. پیش‌فهم	هیچ فهمی بدون افق اولیه مفسر آغاز نمی‌شود.	آغاز حرکت هرمنوتیکی
شرایط امکان فهم	۲. پیش‌داوری	پیش‌داوری‌های مشروع امکان ورود به متن را فراهم می‌کنند.	تبدیل پیش‌داوری از مانع فهم به شرط فهم
	۳. آگاهی تاریخی اثرگذار	مفسر از تأثیر سنت و تاریخ بر فهم خود آگاه می‌شود.	خودآگاهی نسبت به موقعیت تاریخی فهم
	۱. گفت‌وگو	متن و مفسر وارد رابطه‌ای پرسش‌محور می‌شوند.	فهم به صورت رخداد شکل می‌گیرد.
فرآیند تحقق فهم	۲. دور هرمنوتیکی	حرکت مستمر میان جزء و کل، متن و پیش‌فهم	تعمیق و اصلاح مستمر فهم
	۳. امتزاج افق‌ها	افق تاریخی مفسر و متن در تعامل با یکدیگر افق جدیدی می‌آفرینند.	تولید معنای نو
	۴. کاربرست	معنا در وضعیت اکنون تحقق عملی پیدا می‌کند.	تکمیل فرآیند فهم
ثمره نهایی	۲. حقیقت	حقیقت محصول روش نیست؛ رخداد آشکارگی معنا در گفت‌وگوی تاریخی است.	فهم اصیل
	۲. عینیت تفسیری	عینیت نه از حذف تاریخ بلکه از گفت‌وگو، سنت و عقلانیت هرمنوتیکی حاصل می‌شود.	نفی نسبی‌گرایی و اثبات امکان فهم معتبر

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر صرفاً یکی از عناصر هرمنوتیک فلسفی نیست، بلکه اصل سازمان‌دهنده تمامی مؤلفه‌های آن است. مفاهیمی چون سنت، زبان، پیش‌فهم، پیش‌داوری، آگاهی تاریخی اثرگذار، دور

هرمنوتیکی، امتزاج افق‌ها و کاربرست در یک رابطه درونی و شبکه‌وار قرار دارند و در نهایت به تحقق حقیقت به‌مثابه رخداد فهم می‌انجامند. ازاین‌رو، فهم در اندیشه گادامر نه بازسازی گذشته، بلکه مشارکت تاریخی و زبانی در فرایند پایان‌ناپذیر ظهور معناست.

۱۱. جمع‌بندی تحلیلی مباحث و سنتز مفهومی نظریه تاریخ‌مندی فهم

در پایان مباحث تحلیلی و با توجه به یافته‌های حاصل از بررسی مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی هرمنوتیک فلسفی گادامر، می‌توان نتایج اصلی پژوهش را به‌صورت نظام‌مند جمع‌بندی کرد. جدول زیر، مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش را براساس پرسش‌های محوری تحقیق، نتایج به‌دست‌آمده و دلالت‌های نظری آن‌ها سازمان‌دهی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه مفهوم تاریخ‌مندی فهم، تمامی مؤلفه‌های هرمنوتیک فلسفی گادامر را در قالب یک چارچوب نظری منسجم به یکدیگر پیوند می‌دهد.

جدول ۵: جمع‌بندی نظام‌مند یافته‌های پژوهش درباره تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک فلسفی گادامر

محور پژوهش	مسئله یا پرسش محوری	یافته اصلی پژوهش	دلالت نظری و فلسفی
مبنای هستی‌شناختی فهم	فهم انسانی بر چه اساسی تحقق می‌یابد؟	فهم نه یک کنش صرفاً ذهنی، بلکه رخدادی وجودی، تاریخی و زبانی است که در افق جهان زیسته انسان شکل می‌گیرد.	گذار از تلقی معرفت‌شناختی فهم به تبیین هستی‌شناختی آن و نقد سوژه‌محوری مدرن.
تاریخ‌مندی فهم	تاریخ چه نسبتی با فهم دارد؟	تاریخ نه عامل بیرونی، بلکه شرط بنیادین امکان هرگونه فهم است و هیچ تفسیری خارج از افق تاریخی مفسر تحقق نمی‌یابد.	تثبیت اصل «تاریخ‌مندی فهم» به‌عنوان هسته مرکزی هرمنوتیک فلسفی گادامر.
سنت و پیش‌داوری	آیا سنت و پیش‌داوری مانع فهم‌اند؟	سنت و پیش‌داوری‌های مشروع، افق اولیه ورود به فرایند فهم را فراهم می‌کنند و در جریان گفت‌وگو همواره قابل	بازتعریف سنت و پیش‌داوری از «مانع فهم» به «شرط امکان فهم»

	اصلاح و بازنگری‌اند.		
زبان	زبان صرفاً ابزار انتقال معنا نیست، بلکه افق ظهور جهان و بستر تحقق هرگونه فهم است.	زبان چه جایگاهی در فهم دارد؟	
فرایند تحقق فهم	فهم از رهگذر تعامل پیش‌فهم، گفت‌وگو، دور هرمنوتیکی، امتزاج افق‌ها و کاربست به‌صورت فرایندی پویا و پایان‌ناپذیر تحقق می‌یابد.	فهم چگونه شکل می‌گیرد؟	
حقیقت	حقیقت محصول روش یا انطباق صوری نیست، بلکه رخداد آشکارگی معنا در جریان گفت‌وگوی تاریخی و زبانی است.	حقیقت در هرمنوتیک فلسفی چگونه تبیین می‌شود؟	
عینیت و اعتبار فهم	تاریخ‌مندی فهم به نفی عینیت مطلق می‌انجامد، اما امکان دستیابی به عینیت تفسیری مبتنی بر سنت، گفت‌وگو و عقلانیت هرمنوتیکی را حفظ می‌کند.	آیا تاریخ‌مندی به نسبی‌گرایی می‌انجامد؟	
دست‌آورد نهایی پژوهش	تاریخ‌مندی فهم اصل سازمان‌دهنده همه مؤلفه‌های هرمنوتیک فلسفی گادامر است و فهم را به رخدادی تاریخی، زبانی و مشارکتی تبدیل می‌کند.	مهم‌ترین نتیجه پژوهش چیست؟	
هرمنوتیک فلسفی گادامر	افق تازه‌ای برای بازاندیشی در مبانی علوم انسانی، تفسیر متون و نسبت انسان با حقیقت فراهم می‌آورد.		

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، یافته‌های این پژوهش مؤید آن است که تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر صرفاً یکی از مفاهیم هرمنوتیک فلسفی نیست، بلکه اصل بنیادینی است که سایر مؤلفه‌های نظری، از جمله سنت، زبان، پیش‌فهم،

پیش‌داوری، آگاهی تاریخیِ اثرگذار، امتزاج افق‌ها، دور هرمنوتیکی و کاربست را در قالب یک نظام تفسیری منسجم به یکدیگر پیوند می‌دهد. براین اساس، فهم نه بازسازی مکانیکی معنای گذشته، بلکه رخدادی تاریخی، زبانی و مشارکتی است که در جریان گفت‌وگوی مستمر میان متن، مفسر و سنت تحقق می‌یابد. از این‌رو، مهم‌ترین دستاورد هرمنوتیک فلسفی گادامر را می‌توان تبیین امکان فهم معتبر در عین پذیرش تاریخ‌مندی و نفی عینیت‌گرایی مطلق دانست؛ دستاوردی که افق‌های تازه‌ای را برای بازاندیشی در مبانی علوم انسانی و نظریه تفسیر می‌گشاید.

۱۲. پیامدهای نظری تاریخ‌مندی فهم

پذیرش «تاریخ‌مندی فهم» در هرمنوتیک فلسفی گادامر صرفاً یک ادعای معرفت‌شناختی محدود نیست، بلکه پیامدهایی بنیادین برای تلقی از حقیقت، عینیت و جایگاه سوژه در معرفت انسانی به همراه دارد (شقاقی، ۱۴۰۲: ۱۵۳). براین اساس، فهم همواره در افق یک سنت و تاریخ معین تحقق می‌یابد و همین امر، بسیاری از مفروضات روشنگری درباره امکان دست‌یابی به عقل محض یا حقیقت فرازمانی را با چالش جدی مواجه می‌سازد (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۳۶). در ادامه، مهم‌ترین پیامدهای این رویکرد تبیین می‌شود.

۱۲-۱. فهم به‌مثابه گفت‌وگوی بی‌پایان (دیالوگ)

نخستین پیامد تاریخ‌مندی، تبدیل فهم از بازتولید معنا به یک فرایند دیالکتیکی و گفت‌وگویی میان افق‌های تاریخی است (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۵۴). در این چارچوب، چون هم مفسر و هم متن درون تاریخ قرار دارند، فهم حاصل مواجهه و تعامل دو افق متمایز است (گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۹۳). متن در این فرآیند همچون «دیگری» در نظر گرفته می‌شود که با مفسر وارد گفت‌وگو شده و پیش‌فهم‌های او را به پرسش می‌کشد (پورزکی، ۱۳۹۷: ۵۷-۷۷).

از آنجا که افق‌های تاریخی همواره در حال دگرگونی‌اند، این گفت‌وگو ماهیتی پایان‌ناپذیر دارد و هیچ‌گاه به معنایی نهایی و قطعی ختم نمی‌شود (مدنی، ۱۳۹۱: ۸۵-۹۶؛ پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۵۱).

۲-۱۲. نفی عینیت‌گرایی مطلق و سوژکتیویسم دکارتی

تاریخ‌مندی فهم به معنای پایان ایده «ناظر بی طرف» در معرفت‌شناسی مدرن است. گادامر با نقد سوژکتیویسم دکارتی، نشان می‌دهد که مفسر هرگز نمی‌تواند خارج از سنت و تاریخ خویش قرار گیرد و به فهمی کاملاً خنثی و عینی دست یابد (شقاقی، ۱۴۰۲: ۱۷۰).

در این چارچوب، عینیت به معنای انطباق کامل با واقعیت مستقل از مفسر، قابل دفاع نیست؛ زیرا هر فهمی همواره در افق «آگاهی تاریخی-اثرگذار» شکل می‌گیرد (رضوی و شاهرخی، ۱۳۸۹: ۸۶). با این حال، این وضعیت به نسبی‌گرایی منتهی نمی‌شود، بلکه بیانگر محدودیت و تناهی وجودی انسان است؛ به این معنا که حقیقت همواره از یک منظر تاریخی خاص دیده می‌شود (نصری، ۱۳۸۳: ۵۵-۶۵؛ گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۳۸۹).

۳-۱۲. بازتعریف حقیقت به مثابه رخداد (آشکارگی)

در پرتو تاریخ‌مندی، مفهوم حقیقت از مدل تطابقی^{۲۶} به سوی فهمی رخدادی و آشکارسازانه تغییر می‌یابد (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۵۴). حقیقت نه امری ثابت و از پیش داده، بلکه رخدادی است که در فرآیند امتزاج افق‌ها تحقق می‌یابد (واعظی، ۱۳۸۵: ۲۹۸).

براین اساس، حقیقت واجد ساختاری تاریخی و سیال است و در هر دوره تاریخی، امکان ظهور وجوهی تازه از آن فراهم می‌شود (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۴۴). از این منظر، سنت نه مجموعه‌ای از گزاره‌های ثابت، بلکه نیرویی زنده است که در هر بار فهم، امکان تولید معنای جدید را فراهم می‌کند (خنجرخانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۹).

۴-۱۲. امکان فهم بین تاریخی و پل زدن بر فاصله زمانی

برخلاف این تصور که تاریخ‌مندی مانع فهم گذشته است، گادامر «فاصله تاریخی» را شرط امکان فهم می‌داند (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴۲). این فاصله به جای ایجاد گسست، امکان پالایش معنا از پیش‌داوری‌های موقتی و موقعیتی را فراهم می‌کند (رضوی و شاهرخی، ۱۳۸۹: ۶۵-۹۲). در این رویکرد، فهم گذشته نه از طریق حذف افق کنونی، بلکه از طریق گسترش آن و امکان ورود افق گذشته در آن تحقق می‌یابد (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۵۴). نتیجه این فرایند، نه بازسازی صرف گذشته، بلکه تجربه‌ای نو از حقیقت در افق تاریخی جدید است (گلدوز و رعایت جهرمی، ۲۰۲۴: ۱۰۳۷).

۵-۱۲. تغییر جایگاه مفسر: از شناسنده به مشارکت‌کننده

یکی دیگر از پیامدهای اساسی تاریخ‌مندی، دگرگونی جایگاه مفسر است. در این دیدگاه، مفسر دیگر سوژه‌ای مسلط و بیرونی نسبت به متن نیست، بلکه خود بخشی از فرآیند فهم و «رخداد حقیقت» به شمار می‌آید (بابایی و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۸). در این وضعیت، فهم نه تنها به معنای درک متن، بلکه هم‌زمان به معنای شکل‌گیری نوعی خودفهمی است (خنجرخانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۵). هر مواجهه تفسیری، مفسر را با ابعاد تازه‌ای از وجود تاریخی خود روبه‌رو می‌سازد و به همین دلیل، فهم ماهیت تربیتی و تکوینی می‌یابد (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۵۱).

۱۳. جمع‌بندی پیامدهای نظری تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک فلسفی گادامر
مباحث پیشین نشان داد که تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر صرفاً به توصیف شرایط تحقق فهم محدود نمی‌شود، بلکه پیامدهای گسترده‌ای در حوزه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و فلسفه علوم انسانی به همراه دارد. جدول زیر مهم‌ترین این پیامدها را به‌صورت نظام‌مند و تحلیلی ارائه می‌کند.

جدول ۶: پیامدهای نظری تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک فلسفی گادامر

محور پیامد	صورت‌بندی مفهومی	تبیین نظری در اندیشه گادامر	نتیجه و دلالت فلسفی
فهم به مثابه دیالوگ	گفت‌وگوی بی‌پایان میان افق‌ها	فهم حاصل تعامل افق مفسر و متن است و هیچ‌گاه به بازتولید صرف معنا فروکاسته نمی‌شود	نفی قطعیت نهایی و پذیرش پویایی معنا
نفی عینیت‌گرایی دکارتی	پایان ناظر بی‌طرف	مفسر همواره در سنت و تاریخ قرار دارد و فهم از «آگاهی تاریخی-اثرگذار» جدا نیست	رد عینیت مطلق بدون افتادن در نسبی‌گرایی
بازتعریف حقیقت	حقیقت به مثابه رخداد (آشکارگی)	حقیقت در لحظه امتزاج افق‌ها و در قالب رخداد تاریخی ظاهر می‌شود	گذار از نظریه تطابقی حقیقت به نظریه رخدادی
فهم بین‌تاریخی	نقش فاصله تاریخی	فاصله تاریخی مانع نیست، بلکه شرط امکان فهم است	امکان فهم گذشته از طریق گسترش افق

تغییر جایگاه مفسر	از سوژه به مشارکت کننده	مفسر بخشی از رخداد فهم است نه ناظر بیرونی آن	حال شکل گیری فهم به مثابه خودفهمی و تجربه وجودی
-------------------	-------------------------	--	---

۱۴. نقد و ارزیابی

هرمنوتیک فلسفی گادامر علی رغم تحول بنیادینی که در فهم پدید آورد، از آغاز با نقدهای جدی در حوزه های فلسفه و علوم اجتماعی مواجه بوده است. البته در این موضوع مهم ترین این نقدها ناظر به مسئله نفی عینیت، امکان ناپذیری معیار تشخیص فهم صحیح از ناصحیح و خطر لغزش به نسبی گرایی است (واعظی، ۱۳۹۰: ۵۸۲). در ادامه، مهم ترین این نقدها و پاسخ های گادامر بررسی می شود. در این پژوهش به اختصار به برخی موارد و پاسخ های آن به صورت گذرا اشاره می گردد.

۱-۱۴. نقد یورگن هابرماس: هرمنوتیک و نقد ایدئولوژی

یورگن هابرماس از مهم ترین منتقدان گادامر است که ادعای جهان شمولی هرمنوتیک فلسفی وی را به چالش می کشد. او معتقد است دامنه اعتبار تحلیل گادامر عمدتاً به حوزه های تاریخی و هنری محدود است و نمی توان آن را به کل علوم اجتماعی تعمیم داد (رضوی و شاهرخی، ۱۳۸۹: ۸۸).

از نظر هابرماس، تأکید گادامر بر سنت، به نوعی بازتولید اقتدار سنتی می انجامد و امکان نقد ایدئولوژی را تضعیف می کند؛ زیرا سنت همواره بستر گفت و گوی آزاد نیست و می تواند حامل اشکال سلطه و تحریف ارتباط باشد (رضوی و شاهرخی، ۱۳۸۹: ۸۹). همچنین او گادامر را به نادیده گرفتن امکان «موضع انتقادی بیرونی» متهم می کند؛ موضعی که برای نقد هنجارهای مسلط ضروری است و فقدان آن می تواند به نوعی نسبی گرایی تفسیری منجر شود (شقاقی، ۱۴۰۲: ۱۷۱).

۲-۱۴. نقد امیلیو بتی و اریک هرش: دفاع از عینیت

امیلیو بتی و اریک هرش، به عنوان نمایندگان هرمنوتیک روش شناختی، گادامر را به

تضعیف عینیت در فهم متن متهم می‌کنند (پهلوان و حسینی شاهرودی، ۱۳۸۶: ۶۳). بتی میان «معنای متن در خود» و «کار بست آن در موقعیت مفسر» تمایز قائل است و معتقد است گادامر این دو سطح را در هم می‌آمیزد. در حالی که از نظر او، فهم صحیح مستلزم بازیابی معنای ثابت و مستقل متن (مراد مؤلف) پیش از هرگونه کاربرد است؛ خلط این دو سطح به بی‌ثباتی تفسیری می‌انجامد (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

اریک هرش نیز استدلال می‌کند که اگر متن فاقد افق معنایی نسبتاً مستقل از مفسر باشد، اساساً امکان «امتزاج افق‌ها» از بین می‌رود؛ زیرا امتزاج مستلزم وجود دو قطب متمایز است (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۵۶).

۳-۱۴. پاسخ گادامر و بازتعریف معیار

گادامر در برابر این نقدها بر ماهیت وجودی و تاریخی فهم تأکید می‌کند. در پاسخ به هابرماس، او یادآور می‌شود که خود نقد نیز درون یک سنت تاریخی شکل می‌گیرد و هیچ نقطه‌ای بیرون از تاریخ برای داوری نهایی وجود ندارد (واعظی، ۱۳۸۷: ۱-۱۷). از نظر او، نقد ایدئولوژی نیز از طریق گفت‌وگوی تاریخی و در جریان تجربه مستمر فهم امکان‌پذیر است، نه از طریق اتخاذ یک موضع کاملاً بیرونی و بی‌تاریخ (رضوی و شاهرخی، ۱۳۸۹: ۸۹).

در پاسخ به بتی و هرش نیز گادامر تأکید می‌کند که جست‌وجوی معنای کاملاً خالص و مستقل از افق مفسر، مبتنی بر یک ایده دکارتی و غیرقابل تحقق از عینیت است؛ زیرا آگاهی انسانی همواره تاریخی و اثرپذیرفته است (شقایق، ۱۴۰۲: ۱۶۳). او معیار اعتبار فهم را نه در تطابق صوری، بلکه در «پایداری معنایی در تاریخ» و «اصل پیش‌بینی کمال» می‌داند؛ به این معنا که متنی که در افق‌های تاریخی مختلف همچنان قابلیت فهم‌پذیری و انسجام معنایی خود را حفظ کند، از نوعی اعتبار برخوردار است (مصطفوی و محرابی، ۱۳۹۱: ۱۱۹-۱۳۵).

۴-۱۴. ارزیابی نهایی: پارادوکس تاریخ‌مندی

یکی از نقدهای مهم به نظریه گادامر، مسئله «خودارجاعی و خودنقضی» است. لئو اشتراوس استدلال می‌کند اگر همه فهم‌ها تاریخی و مشروط به افق‌های زمانی باشند،

خود گزاره «تاریخ‌مندی فهم» نیز باید نسبی و غیرعام تلقی شود؛ در حالی که گادامر آن را به عنوان یک گزاره کلی مطرح می‌کند (عرب صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴۶). با این حال، قوت اندیشه گادامر در تبدیل فهم از یک فعالیت روش‌محور به یک تجربه وجودی و گشودگی هرمنوتیکی است. در این چارچوب، حقیقت نه در تملک سوژه، بلکه در میانه دیالوگ و در جریان رخداد فهم آشکار می‌شود (نریمانی و براتی، ۱۴۰۰: ۵۱).

۱۵. نتیجه

پژوهش حاضر با تمرکز بر مفهوم «تاریخ‌مندی فهم» در هرمنوتیک فلسفی هانس-گئورگ گادامر نشان داد که مسئله فهم در اندیشه او از سطح یک مسئله صرفاً روش‌شناختی در علوم انسانی فراتر رفته و به یک مسئله بنیادین هستی‌شناختی تبدیل می‌شود. در این چارچوب، فهم نه کنشی خنثی و قابل تفکیک از پیش‌فرض‌های مفسر، بلکه رخدادی است که همواره در دل تاریخ، سنت و زبان تحقق می‌یابد و از این‌رو، با وضعیت وجودی انسان گره خورده است (Gadamer, 2004, pp. 259-265).

بررسی انتقادی سنت هرمنوتیک کلاسیک نشان داد که تلاش‌های شلایرماخر در بازسازی نیت مؤلف و کوشش‌های دیلتای در بنیان‌گذاری عینیت در علوم انسانی، هرچند در تاریخ اندیشه هرمنوتیکی نقش مهمی ایفا کرده‌اند، اما همچنان در افق معرفت‌شناسی مدرن و آرمان عینیت‌گرایی روشی باقی مانده‌اند. در مقابل، گادامر با الهام از هستی‌شناسی دازاین در اندیشه هایدگر، فهم را به مثابه امری تاریخ‌مند و پیش‌ساختارمند تبیین می‌کند که در آن هیچ نقطه آغاز بی‌پیش‌فرضی وجود ندارد (Gadamer, 2004, pp. 291-295; Heidegger, 1962, §31-32).

در این منظومه نظری، مفاهیمی همچون پیش‌داوری، سنت، آگاهی تاریخی-اثرگذار، افق و امتزاج افق‌ها، و نیز دور هرمنوتیکی، نه به عنوان موانع فهم، بلکه به مثابه شروط امکان آن بازتعریف می‌شوند. بدین ترتیب، پیش‌داوری به جای معنای منفی روشنگری‌محور خود، به ساختار پیشینی هر فهم تبدیل می‌شود و سنت نیز به مثابه افق زنده‌ای ظاهر می‌گردد که همواره در فرآیند فهم فعال است (Gadamer, 2004, pp. 273-281).

یافته‌های نظری این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که آگاهی تاریخی-اثرگذار، با برجسته‌کردن نقش تاریخ تفاسیر پیشین در شکل‌دهی به افق مفسر، امکان دستیابی به یک فهم «بی‌طرف و فراتاریخی» را به چالش می‌کشد. با این حال، این امر به معنای سقوط در نسبی‌گرایی معرفتی نیست، بلکه به معنای پذیرش محدودیت و تناهی^{۲۷} وضعیت انسانی و در عین حال، گشودگی دائمی افق فهم است (Gadamer, 2004, pp. 299-302).

از سوی دیگر، نظریه امتزاج افق‌ها نشان داد که فهم همواره در فضای میان افق مفسر و افق متن شکل می‌گیرد؛ فضایی که در آن معنا نه بازتولید گذشته و نه تحمیل حال، بلکه حاصل یک فرآیند تعاملی و تاریخی است. همچنین تحلیل دور هرمنوتیکی روشن ساخت که فهم دارای ساختاری دوری و پایان‌ناپذیر است که در آن پیش‌فهم و فهم جدید به‌طور مستمر یکدیگر را اصلاح و بازتولید می‌کنند (Gadamer, 2004, pp. 305-307).

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر، نه یک محدودیت معرفتی، بلکه شرط امکان هرگونه تجربه معنادار از حقیقت است. در این افق، حقیقت از مفهوم تطابقی خود فراتر رفته و به‌مثابه رخداد «آشکارگی» در بستر زبان، سنت و گفت‌وگوی تاریخی میان مفسر و متن فهم می‌شود. بدین ترتیب، فهم انسانی نه دستیابی به نقطه پایانی و قطعی معنا، بلکه مشارکت در فرآیندی بی‌پایان از گشودگی، گفت‌وگو و تکوین تاریخی حقیقت است.

پی‌نوشت‌ها

1. Geschichtlichkeit des Verstehens

2. Hans-Georg Gadamer

3. Wahrheit und Methode

4. Erlebnis

۵. مارتین هایدگر (Martin Heidegger): فیلسوف آلمانی (۱۸۸۹-۱۹۷۶) و بنیان‌گذار هرمنوتیک فلسفی

۶. Dasein: مفهوم محوری در هستی‌شناسی مارتین هایدگر که به «بودن انسان در جهان» (Being-in-the-world) اشاره دارد؛ موجودی که فهم و تفسیر او از جهان همواره در بستر شرایط تاریخی، زبانی و وجودی‌اش تحقق می‌یابد.

7. Vorstruktur des Verstehens

8. Vorhabe

9. Vorsicht

10. Vorgriff

11. Vorurteil

12. Tradition

13. Wirkungsgeschichtliches Bewusstsein

14. Horizont

15. Horizontverschmelzung

۱۶. فریدریش دانیل ارنست اشلاپرماخر (Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher) (۲۱ نوامبر ۱۷۶۸ - ۱۲ فوریه

۱۸۳۴) فیلسوف و متأله پروتستان آلمانی بود.

۱۷. ویلهلم دیلتای (Wilhelm Dilthey) (۱۹ نوامبر ۱۸۳۳ - ۱ اکتبر ۱۹۱۱) مورخ، جامعه‌شناس، روان‌شناس و فیلسوف آلمانی است.

18. Vorurteil

19. Authority / مرجعیت

20. Wirkungsgeschichtliches Bewusstsein

21. Wirkungsgeschichte

22. Hermeneutic Circle

23. Application

24. Anwendung

25. Phronesis

26. Correspondence

27. Finitude

کتابنامه

منابع فارسی

- آزاد، علیرضا، (۱۳۹۸)، دین در هرمنوتیک فلسفی، الهیات تطبیقی، سال ۱۰ شماره (۲۲)، ۱۲۱-۱۳۲.
- آزاد، علیرضا؛ واعظی، احمد؛ و نقی‌زاده، حسن. (۱۳۹۵). نقد روش‌گرایی از منظر هرمنوتیک فلسفی گادامر. مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، ۴۸(۹۶)، ۹-۳۰.
- احمدی بیغش، خدیجه. (۱۴۰۱). نقد و ارزیابی هرمنوتیک فلسفی گادامر بر اساس معیارهای ناظر به مفسر با تأکید بر دیدگاه‌های تفسیری علامه طباطبایی. مطالعات علوم قرآن، ۴(۱۱)، ۹-۳۰.
- اسدی، هاجر، فتاحی زاده، فتحیه، ساجدی، ابوالفضل، و دانشور نیلو، یوسف. (۱۴۰۰). مدل فهم هرمنوتیکی قرآن در اندیشه گادامر. جاویدان خرد، ۱۸(۴۰)، ۵-۳۶.
- بابایی، مظهر، قاندي، یحیی، ضرغامی، سعید، و نصری، امیر. (۱۳۹۳). واکاوی جایگاه مفهوم «بازی» در هرمنوتیک فلسفی گادامر و دلالت‌های آن برای حصول آگاهی / فهم. پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت (مطالعات تربیتی و روان‌شناسی مشهد)، ۴(۲)، ۶۸-۵۱.
- باقری، سیده مهسا، ارژمند، محمود، و حسینی، سید بهشید. ۱۴۰۲. «مطالعه چگونگی فهم انسان از آثار هنری (از نگاه هرمنوتیک فلسفی گادامر)». مبانی نظری هنرهای تجسمی، دوره ۸، شماره ۲، ص. ۵۴-۶۷.
- بهشتی، محمدرضا، و داوری، زهرا. (۱۳۸۹). متن: نقطه تلاقی هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی (هرمنوتیک پدیدارشناسانه هانس - گئورگ گادامر، پل ریکور و نظریه ادبی جدید). نقد ادبی، ۲(۶)، ۲۵-۵۲.
- پهلوان، مریم؛ و حسینی شاهرودی، سیدمرتضی. (۱۳۸۶). تأملی در آرای هرمنوتیک هایدگر و گادامر. جستارهای فلسفی (اندیشه دینی)، ۸(۲۲)، ۴۱-۶۴.
- پورزکی، گیتی. (۱۳۹۷). گفت‌وگوی با متن، تلاقی‌گاه هرمنوتیک اسکینر و گادامر. پژوهش سیاست نظری، ۲۳، ۵۷-۷۷.
- چناری، میهن. (۱۳۸۷). روش تدریس در هرمنوتیک فلسفی گادامر. اندیشه‌های نوین تربیتی، ۴(۲-۱)، ۴۵-۶۲.

حسینی، حمیدرضا. (۱۳۸۳). هرمنوتیک علوم انسانی "درآمدی بر هرمنوتیک ویلهلم دیلتای". پژوهش‌های اخلاقی (انجمن معارف اسلامی)، ۱(۱)، ۱۰۳-۱۲۰.

خنجرخانی، مسعود، صفایی مقدم، مسعود، و پاک سرشت، محمدجعفر. (۱۳۹۵). هرمنوتیک فلسفی گادامر و دلالت‌های آن برای خودفهمی، دگرفهمی و باهم فهمی. پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت (مطالعات تربیتی و روان‌شناسی مشهد)، ۶(۲) (پیاپی ۱۲).

دانش شهرکی، حبیب‌اله، خسروپناه، عبدالحسین، و غلام نژاد، فاطمه. (۱۳۹۷). بررسی تطبیقی هرمنوتیک ملاصدرا و گادامر. پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، ۴ (۱) (پیاپی ۷)، ۲۰۲-۱۸۱.

رضوی، سیدابوالفضل؛ و شاه‌رخ، سیدعلاءالدین. (۱۳۸۹). هرمنوتیک فلسفی و بنیادهای معرفتی تاریخ. پژوهش‌های تاریخی، ۷(۸)، ۶۵-۹۲.

رهبری، مهدی. (۱۳۸۴). هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر و کثرت‌گرایی سیاسی. سیاست-مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، -۶۹(۶)، ۱۱۵-۱۵۴. شقاقی، حسین. (۱۴۰۲). گادامر در برابر معرفت‌شناسی دکارتی. جاویدان خرد، ۲۰(۱)، ۱۷۷-۱۵۱.

صلاحی، ملک یحیی، و اسماعیل زاد، علیرضا. (۱۳۸۹). نقد آگاهی روش‌شناسانه در هرمنوتیک فلسفی گادامر. تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری (دانشنامه حقوق و سیاست)، ۶(۱۳)، ۱۱-۲۲.

عرب صالحی، خداخواست. (۱۳۸۷). گادامر و تاریخ‌مندی فهم. قبسات، ۱۳(۴۹)، ۱۶۴-۱۳۷.

کدیور، محسن، و سامانی زادگان، کامران. (۱۳۸۵). رابطه فهم با دیالکتیک، تاریخ و زبان در هرمنوتیک فلسفی گادامر. مقالات و بررسی‌ها، ۳۹، دفتر ۸۱ (ویژه فلسفه و کلام اسلامی) گلدوز، فرزین؛ و رعایت جهرمی، محمد. (۱۴۰۳). هرمنوتیک فلسفی گادامر در آینه فلسفه سیاست. اندیشه فلسفی، ۴(۴)، ۳۸۷-۴۰۲.

مختاری، محمدحسین، و سرلک، مهدی. (۱۳۹۲). روش‌شناسی نفی روش در هرمنوتیک فلسفی گادامر معرفت فلسفی، ۱۱ (۲) (پیاپی ۴۲)، ۱۰۷-۱۲۸.

مدنی، امیرحسین. (۱۳۹۱). بررسی چیستی هرمنوتیک. پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۱۲(۱)، ۸۵-۹۶.

- مصطفوی، شمس‌الملوک، و محرابی، حمیدرضا. (۱۳۹۰). جایگاه دیالوگ در هرمنوتیک فلسفی گادامر. *فلسفه و کلام (حکمت و فلسفه)*، ۲(۴)، ۱۱۹-۱۳۵.
- نصری، عبدالله. (۱۳۸۳). عناصر فهم در اندیشه گادامر. *پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)*، ۲(۴)، ۵۵-۶۵.
- نریمانی، سوسن؛ براتی، مرتضی؛ و باغشنی، ابراهیم. (۱۴۰۰). مقایسه مؤلفه‌های هرمنوتیک فلسفی گادامر و اصول فقه. *معرفت فلسفی*، ۱۹(۲)، ۴۳-۵۸.
- واعظی، احمد. (۱۳۸۷). هرمنوتیک و کلام. *آینه معرفت*، ۶(۱۷)، ۱-۱۹.
- واعظی، اصغر. (۱۳۸۷). سنت و آزادی در هرمنوتیک فلسفی گادامر. *شناخت (پژوهشنامه علوم انسانی)*، ۱(۵۹)، ۱۷۵-۱۸۵.
- واعظی، اصغر. (۱۳۹۰). پیش‌داوری و فهم در هرمنوتیک فلسفی گادامر. *راهبرد*، ۲۰(۶۰)، ۲۵۳-۲۳۶.
- واعظی، اصغر، و ایزدی، پروین. ۱۴۰۳. واکاوی مؤلفه‌های دیالکتیک افلاطون و هگل در هرمنوتیک فلسفی گادامر. *فلسفه*، دوره ۲۲، شماره ۲، ۲۱۳-۲۴۱.
- همتی، حجت‌اله، و حیدری، فروغ. (۱۳۹۵). نقد مبانی خوانش در هرمنوتیک فلسفی. *گردهمایی سراسری انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران*.

منابع انگلیسی

- Dilthey, W. (2002). *The formation of the historical world in the human sciences* (R. A. Makkreel & F. Rodi, Eds. & Trans.). Princeton University Press.
- Gadamer, H.-G. (1960). *Wahrheit und Methode*. Mohr.
- Gadamer, H.-G. (2004). *Truth and Method* (J. Weinsheimer & D. G. Marshall, Trans.). Continuum.
- Grondin, J. (2003). *The philosophy of Gadamer*. McGill-Queen's University Press.
- Habermas, J. (1988). *On the logic of the social sciences*. MIT Press.
- Heidegger, M. (1962). *Being and time*. Harper & Row.
- Palmer, R. E. (1969). *Hermeneutics: Interpretation theory in Schleiermacher, Dilthey, Heidegger, and Gadamer*. Northwestern University Press.
- Warnke, G. (1987). *Gadamer: Hermeneutics, tradition and reason*. Stanford University Press.

